

مقدمه:

مسئله ثبات سیاسی و راههای دستیابی به آن، از عمده ترین مباحث طرح شده در علوم سیاسی، و یکی از نگرانی های عمده دولت ها در قرن بیستم بوده است. در رابطه با مفهوم ثبات سیاسی، اندازه گیری و راههای مختلف دستیابی به آن نظرات گوناگونی از سوی محققان علوم سیاسی مطرح شده است. در این نوشته، ما بر آن هستیم تا این پدیده را در مورد لبنان هم به جهت برخورداری از ثبات سیاسی و هم گرفتار شدن در بی ثباتی (از ۱۹۷۵ تا اوایل دهه ۱۹۹۰) مورد ارزیابی قرار دهیم. در رابطه با مسئله ثبات یا بی ثباتی سیاسی در لبنان طرح چند سؤال ضروری به نظر می آید: از جمله با توجه به رهیافت های گوناگون پیرامون دستیابی به ثبات سیاسی و دموکراسی، مناسب ترین روش جهت تحقق این اهداف در لبنان کدام است؟ گذشته از این، لزوم درک تحولات سیاسی و اجتماعی لبنان پس از جنگ جهانی دوم، سؤال اساسی تر این تحقیق است: به چه دلایلی لبنان سالهای ۱۹۴۳ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ دارای نظام با ثبات و به طور نسبی دموکراتیک بود و چرا این ثبات نسبی از

* دکتر حمید احمدی استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۹۰ از صحنه این کشور رخت بربست؟
در این بررسی در پی پاسخ دادن به این سؤال نیز هستیم که دلایل فروکش کردن
آشوبها و درگیری های داخلی از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد و حرکت لبنان به سوی یک جامعه
دموکراتیک و با ثبات نسبی چه بوده است؟

در رابطه با سؤال اول، نگارنده بر این است که مناسب ترین رهیافت برای مطالعه
تحولات جامعه لبنان و اصولاً مناسب ترین شیوه دست یابی به ثبات سیاسی و دموکراسی
نسبی برای جوامع فرقه ای یا ناهمگون نظیر لبنان، نظریه یا مدل «دموکراسی مبتنی بر
اجماع»^(۱) است که برخی از آن به عنوان «شیوه تقسیم قدرت»^(۲) نیز یاد می کنند. با توجه به
این مسئله و در پاسخ به سؤال اساسی تحقیق، این فرضیه را مطرح می کنیم که ثبات سیاسی و
دموکراسی نسبی موجود در لبنان از سالهای ۱۹۴۳ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ ناشی از تطابق
تقسیم قدرت و ساختار سیاسی و اجتماعی لبنان با مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع، و
بی ثباتی سالهای دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ناشی از ایجاد خلل هایی بود که در این مدل به وجود
آمد. به عبارت دیگر، تحولات داخلی و محیطی خارج از لبنان از دهه ۱۹۷۰ به بعد نتایجی
به بار آورد که با ویژگیها، شرایط و لوازم نظریه و مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع سازگار نبود.
همین ناسازگاری ساختار اجتماعی سیاسی داخلی و ناهمگونی محیط بین المللی و
منطقه ای با مدل مذکور، باعث ظهور بی ثباتی سیاسی و فرو ریختن ساختار سیاسی دموکراتیک
در این کشور گردید. با توجه به همین فرضیه اصلی تحقیق، و در پاسخ به سؤال سوم یعنی
دلایل برقراری ثبات و دموکراسی نسبی از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد، معتقدیم که تحولات
سیاسی و اجتماعی لبنان از اواخر دهه ۱۹۸۰ به بعد به گونه ای رقم خورد که ساختار سیاسی
و اجتماعی این کشور از نقطه سازگاری و عدم تطابق با نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع
به سوی سازگاری و تطابق با آن حرکت کرد.

با توجه به مقدمات فوق، مطالب نوشتار به شیوه زیر سازماندهی شده است: نگارنده،

(1) Consociational Democracy.

(2) Power-Sharing Approach.

نخست بحث مختصری پیرامون رهیافت‌های مربوط به برقراری ثبات سیاسی و دموکراسی در جوامع سیاسی به طور اعم و جوامع فرقه‌ای به طور اخص ارائه می‌دهد. آنگاه با توجه به نظریه دموکراسی اجماعی، پیرامون مفاهیم، شرایط و لوازم استقرار این نوع دموکراسی و ثبات سیاسی از دیدگاه چند محقق برجسته علوم سیاسی به بحث می‌پردازد. به دنبال این مباحث نظری، موضوع تناسب یا عدم تناسب نظریه و مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع با نظام سیاسی و اجتماعی لبنان بررسی شده و نظرات موافقان و مخالفان این بحث ارزیابی می‌شود. سپس در پاسخ به سؤال اول تحقیق، نویسنده در مورد تناسب مدل دموکراسی اجماعی به عنوان یک شیوه مناسب مطالعاتی برای درک تحولات لبنان و نیز به عنوان الگویی که پس از جنگ جهانی دوم با تجربه لبنان سازگار بوده است، به استدلال می‌پردازد.

بحث بعدی بر پاسخ به دو سؤال بعدی مطرح شده در مقدمه تحقیق، در پرتو نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع تمرکز دارد. بدین ترتیب، نخست دلایل ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی موجود در جامعه لبنان پس از جنگ جهانی دوم تا اوایل دهه ۱۹۷۰ آن هم با توجه به سازگاری ساختار سیاسی و اجتماعی و محیط خارجی لبنان با دموکراسی اجماعی به بحث گذاشته می‌شود. آنگاه در پرتو تحولات اجتماعی سیاسی داخلی در لبنان و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی خاورمیانه، ظهور عناصر و پدیده‌های ناسازگار با نظریه دموکراسی اجماعی که به بی‌ثباتی گسترده و فروپاشی دموکراسی نسبی در کشور منجر شد، مورد بررسی قرار می‌گیرند. در آخرین قسمت، نگارنده در پاسخ به سؤال سوم تحقیق یعنی «علت آرامش و دموکراسی نسبی اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد»، ضمن بحث در خصوص تحولات اجتماعی سیاسی داخلی لبنان و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی سالیهای اخیر، ظهور عوامل مثبت و سازگار با مدل دموکراسی اجماعی را بررسی می‌کند تا نشان دهد که چگونه این عوامل نوظهور در صحنه داخلی و خارجی لبنان، زمینه را برای ثبات و دموکراسی نسبی سالیهای اخیر فراهم آورده است.

در نتیجه‌گیری نیز، آینده سیاسی لبنان با توجه به چشم‌انداز ثبات سیاسی و دموکراسی در پرتو شرایط مساعد برای استقرار یک مدل دموکراسی اجماعی مورد بحث قرار

می گیرد.

الف: ثبات سیاسی و دموکراسی در پرتو رهیافت های نظری گوناگون

همان گونه که در مقدمه بحث گفته شد، پیرامون مفهوم ثبات یا بی ثباتی سیاسی، معیارهای اندازه گیری آن و روش های گوناگون مطالعه ثبات سیاسی، بحث های گسترده ای در علوم سیاسی صورت گرفته است. در این نوشتار، مجال پرداختن به این بحث ها فراهم نیست^۱ بلکه مهم، انتخاب معیارهای مناسب برای سنجش پدیده ثبات و بی ثباتی سیاسی در لبنان است. به همین دلیل ارائه تعریف دقیق تر از مفهوم فوق لازم به نظر می رسد. البته باید به این نکته اشاره کرد که میان محققان تغییر و تحولات اجتماعی توافق دقیق بر سر ملاک تعریف ثبات یا بی ثباتی سیاسی و معیار مطالعه آن وجود ندارد. در مجموع برای مطالعه ثبات سیاسی، پنج رهیافت مختلف از سوی محققان به کار رفته است که هر کدام از آنها معیاری برای بررسی پدیده مذکور ارائه می دهند. این رهیافت ها عبارتند از: ۱- ثبات سیاسی به مفهوم عدم وجود خشونت، ۲- ثبات سیاسی به مفهوم تداوم و پایدار بودن نظام سیاسی، ۳- ثبات سیاسی به مفهوم وجود رژیم سیاسی قانونی، ۴- ثبات سیاسی به مفهوم فقدان تغییر ساختاری و سرانجام، ۵- ثبات سیاسی به مفهوم وجود ملاک های اجتماعی چندگانه.^۲

در این نوشتار، ما بر رهیافت اول نظر داریم، یعنی ثبات سیاسی را از جنبه وجود خشونت و میزان توسل به آن در لبنان مورد مطالعه قرار می دهیم.

بسیاری از محققان علوم سیاسی نظیر چارلز تیلی، جی دیویس و تدرابرت گر نیز وجود یا عدم خشونت را ملاک مهمی برای تعیین ثبات یا بی ثباتی یک جامعه در نظر می گیرند.^۳ چارلز تیلی خشونت را عبارت از اقدامی می داند که به اشخاص یا اشیاء صدمه وارد می سازد.^۴ در این نوشتار ما خشونت را به مفهوم سیاسی و گسترده تر آن به گونه ای که از سوی هری اکشتین ارائه شده است در نظر می گیریم. او خشونت را با بی نظمی مدنی^(۱) برابر می گیرد و آن را «توسل جمعی به روش های غیر مسالمت آمیز و خشونت بار به منظور

(1) Civil Disorder

دست یافتن به اهداف خاص خصوصی یا عمومی» می‌داند.^۵ دو گروه ممکن است در یک جامعه به خشونت متوسل شوند: گروه‌های خصوصی و گروه‌های عمومی. منظور از گروه‌های عمومی گروه‌هایی هستند که با دولت در رابطه بوده و بخشی از دولت هستند. گروه‌های خصوصی برعکس خارج از دولت قرار داشته و ربطی به آن ندارند. بدین ترتیب می‌توان چهار نوع خشونت را از مطالعه روابط میان گروه‌های عمومی و خصوصی تشخیص داد. ۱- خشونتی که در آن یک یا چند گروه خصوصی علیه گروه‌های عمومی به راه می‌اندازند، نظیر اقدامات مسلحانه یا غیر مسلحانه جمعی نیروهای مخالف علیه دولت یا طرفداران آن و یا تأسیسات دولتی؛ ۲- خشونت گروه‌های خصوصی علیه گروه‌های خصوصی دیگر، نظیر کشمکش‌های گوناگون قومی و فرقه‌ای؛ ۳- خشونت گروه‌های عمومی علیه گروه‌های خصوصی، نظیر سرکوب مخالفان از سوی دولت‌ها و یا طرفداران آنها و سرانجام ۴- خشونت گروه‌های عمومی علیه گروه‌های عمومی دیگر نظیر کودتا و یا تصفیه‌های سیاسی خشونت بار جناح‌های گوناگون داخل رژیم‌ها علیه یکدیگر.

در رابطه با مورد لبنان خشونت نوع دوم یعنی کشمکش میان فرقه‌ها و تا حدی خشونت نوع چهارم که در آن جناح‌های گوناگون دولتی با یکدیگر درگیر هستند، رایج‌تر بوده است. به عبارت دیگر باید گفت که خشونت نوع دوم و چهارم درهم ترکیب شده و جامعه لبنان را در برخی از برهه‌های تاریخ معاصر آن بی‌ثبات ساخته‌اند. گرچه ممکن است چنین به نظر آید که خشونت‌های لبنان بیشتر از نوع دوم بوده است، اما اگر توجه کنیم که فرقه‌های گوناگون موجود، بویژه مسلمانان و مسیحیان، بخشی از ساختار قدرت و دولت (گروه‌های عمومی) بوده و با یکدیگر به کشمکش پرداخته‌اند، به این نتیجه می‌رسیم که نوع چهارم خشونت نیز در لبنان وجود داشته است. این مسئله، بویژه از آن جهت مهم است که بدانیم انگیزه کشمکش میان جناح‌های گوناگون در لبنان سیاسی بوده است تا فرهنگی یا عقیدتی. این پدیده در دوران خشونت بار بی‌ثباتی پس از ۱۹۷۵ آشکارتر بوده است. گرچه می‌توان گفت که خشونت‌های گسترده قرن نوزدهم بویژه در سال‌های ۴۵-۱۸۴۰ و سال ۱۸۶۰، بیشتر رنگ و بوی مذهبی (میان مسیحیان مارونی و مسلمانان دروز) داشت، اما پس

از سالهای ۱۹۷۵، عوامل سیاسی و بخصوص نقش عوامل محیط خارجی لبنان که در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت، آشکارتر از عوامل صرف مذهبی بوده است.

ب: روشهای گوناگون برقراری ثبات سیاسی در جوامع ناهمگون

جامعه لبنان را می توان به بهترین وجه یک جامعه ناهمگون در نظر گرفت. وجود فرق گوناگون مذهبی در این کشور باعث شده است که سیاست و بازی های سیاسی در چارچوب فرقه ها شکل بگیرد و ترکیب و قدرت این فرقه ها و جایگاه اجتماعی سیاسی و اقتصادی آنها ساختار سیاسی لبنان تأثیر بگذارد. در لبنان، بر خلاف سایر کشورهای خاورمیانه، وفاداری ملی بویژه در رابطه با نگرش گروه های اجتماعی سیاسی نسبت به دولت، از شدت کمتری برخوردار بوده و قشر های گوناگون مذهبی، قبل از هر چیز نسبت به جامعه کوچک مذهبی خود وفادار بوده اند. گرچه جامعه لبنان به دو گروه عمده مذهبی مسیحیان و مسلمانان تقسیم می شود، اما واقعیت آن است که در درون این دو گروه بزرگ، انشعابات کوچکتری براساس عقاید مذهبی به وجود آمده است. اگر بخواهیم بحث دقیق تری از وفاداری و هویت در لبنان ارائه دهیم، باید به یک طبقه بندی سه گانه توجه کنیم و این پدیده ها را در سه سطح تحلیل مورد بررسی قرار دهیم.

۱- هویت فرقه ای به مفهوم خاص آن، نظیر هویت و وفاداری جوامع شیعه، سنی و دروزی (درمیان مسلمانان) و هویت های گوناگون مسیحی در میان فرقه های مختلف متعلق به جامعه مسیحیان (کاتولیک های مارونی، ارتدوکس های یونانی، کاتولیک های یونانی، ارتدکس ارمنی، کاتولیک ارمنی، پرتستانها و...)

۲- هویت و وفاداری عام تر که فرقه های گوناگون مسلمان به عنوان مسلمان بودن و فرقه های مختلف مسیحی به عنوان مسیحی بودن در خود دارند.

۳- هویت ملی و وفاداری نسبت به دولت.

باید گفت از نظر درجه بندی و اولویت، هویت نخست از همه قوی تر و هویت ملی و وفاداری نسبت به دولت به عنوان یک پدیده فراگیر ضعیف تر می باشد.

با توجه به این واقعیت، یعنی فرقه ای بودن و چندگانگی مذهبی جامعه لبنان از یک سو و لزوم برقراری ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی از سوی دیگر، سؤال نخست تحقیق، نیاز به پاسخ دارد. «شیوه برقراری ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی در جامعه لبنان چیست؟» از آنجایی که نظام سیاسی لبنان حداقل از سال ۱۹۴۳ به بعد دوره های طولانی از ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی را به همراه داشته، سؤال ما به گونه دیگری نیز قابل طرح است: بهترین رهیافت مطالعاتی برای تحلیل و تبیین ثبات نسبی جامعه لبنان تا قبل از شروع جنگ داخلی دهه ۱۹۷۰ به بعد کدام است؟ برای پاسخ دادن به این سؤالات، لازم است از دست آوردهای نظری محققان علوم سیاسی که شیوه های برقراری ثبات در جوامع کثرت گرا و ناهمگون را مورد مطالعه و بررسی قرار داده اند، استفاده کرد و سؤال مزبور را در چارچوب بحث های نظری و تجربی گوناگون مطرح ساخت.

در وهله نخست باید گفت که محققان علوم سیاسی پیرامون اشکال برقراری ثبات سیاسی و دموکراسی در جوامع ناهمگون نظر واحدی ندارند. دو نظر کلی، یعنی آنهایی که به اشکال برقراری ثبات و دموکراسی در این جوامع به دیده بدبینی می نگرند، و آنهایی که در این رابطه خوشبین هستند، قابل طرح است. گروه اول بر ناسازگاری ثبات و دموکراسی با جوامع فرقه ای تأکید کرده و از رهیافت ناسازگاری حمایت می کند. نظریه پردازانی چون جان فورنیوال، ام. ج. اسمیت و لئوکوپر از طرفداران رهیافت ناسازگاری می باشند. به نظر فورنیوال جوامع کثرت گرا جوامعی هستند که در آن اقشار گوناگون فرقه ها در یک واحد سیاسی و در کنار هم، اما جدا از هم زندگی می کنند. در این جوامع هیچ اراده مشترک و یا وفاداری عالی که بر اختلافات فرهنگی غلبه کند، وجود ندارد و این گروهها هیچ احترام متقابل برای قواعد حقوقی و اخلاقی قایل نیستند. بنابراین یک چنین جوامعی محکوم به سقوط و بی ثباتی و شاهد کشمکش یک گروه علیه گروه دیگر هستند.^۶ اسمیت و کوپر نیز به شیوه های مشابه، خشونت و بی ثباتی را ذات جوامع کثرت گرا می دانند.^۷

در مقابل این رهیافت ناسازگار، گروهی از محققان و نظریه پردازان به طور خوشبینانه ای بر رهیافت سازگاری، یعنی امکان برقراری ثبات سیاسی و دموکراسی در جوامع

کثرت‌گرا و فرقه‌ای تأکید دارند. این نظریه پردازان راههای گوناگونی را با توجه به مطالعات و تجربیات خود، از امکان برقراری ثبات در جوامع فرقه‌ای و قومی مطرح می‌سازند. البته برخی از این روش‌ها گرچه ثبات سیاسی برای جوامع فوق به ارمغان می‌آورند، اما متضمن دموکراسی نیستند، به طور کلی سه نظریه و رهیافت اساسی در رابطه با امکان برقراری ثبات و دموکراسی در کشورهای ناهمگون مطرح شده است. مدل کنترل^(۱)، مدل تبادل سلطه جویانه^(۲) و سرانجام مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع یا تقسیم قدرت.

مدل کنترل، اصولاً اقتدارگرایانه است، اما ثبات سیاسی به همراه آورده و از خشونت جلوگیری می‌کند. این مدل که توسط یان لوستیک و براساس مطالعات او از جامعه اسرائیل و رفتار اسرائیلی‌ها نسبت به اعراب ارائه شده است، بر آن می‌باشد که در جوامع کثرت‌گرا، یک گروه مسلط بر سیاست و توزیع اقتدار گونه ارزشها اعمال کنترل می‌کند و به مذاکره یا سازگاری با سایر گروهها اعتقادی ندارند. دولت یا حکومت بازوی اجرایی اکثریت مسلط است،^۸ به همین خاطر برخی نظریه‌پردازان، مدل کنترل را خاص نظام‌های سیاسی غیردموکراتیک می‌دانند.^۹

مدل تبادل سلطه جویانه بر خلاف مدل کنترل، جنبه اقتدارگرایی بسیار کمتری دارد. دونالد روتچیلد واضح این نظریه، بر آن است که برخی دولت‌ها، بویژه در آفریقا، توانایی این کار را ندارند که راه حل‌های مورد نظر خود را بر همه گروهها و فرقه‌های مختلف تحمیل کنند و مشمول دولت‌های «نرم»^(۳) هستند. بدین خاطر دولت به صورت یک بازیگر خودمختار و مستقل، تعدادی از گروههای موجود در جامعه را در قالب یک ائتلاف گردهم می‌آورد و ضمن تبادل با آنها براساس هنجارها و قواعد مورد قبول مشترک و براساس تفاهم متقابل جامعه را اداره می‌کند.^{۱۰} در این مدل، هم ثبات سیاسی و هم دموکراسی نسبی در جوامع مورد نظر ایجاد می‌شود. در دولت مورد نظر روتچیلد، دولت متعلق به فرقه و قوم خاصی نیست، بلکه ضمن برخورداری از یک ترکیب ائتلافی، مستقل از فرقه‌ها و اقوام گوناگون عمل می‌کند و

(1) Control Model

(2) Hegemonic Exchange Model

(3) Soft States

ما فوق آنها قرار می گیرد.

پ: نظریه- مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع

سومین رهیافت در رابطه با امکان برقراری ثبات و دموکراسی نسبی در جوامع ناهمگون و قومی، نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع است که برخی ها نام تقسیم قدرت یا سهیم کردن در قدرت نیز به آن داده اند. این رهیافت در مقایسه با دورهیافت دیگر یعنی مدل کنترل و مدل تبادل سلطه جویانه طرفداران بیشتری دارد و بیشتر مورد بحث و بررسی و نقد قرار گرفته است. این رهیافت در واقع در رابطه با جوامع فاقد یکدستی مذهبی و زبانی مطرح شده است. همان گونه که از نام این رهیافت برمی آید، براساس نظر نظریه پردازان آن، در این جوامع دموکراسی و ثبات سیاسی تنها از طریق اجماع آرا و توافق همگانی همه فرقه ها و گروهها سیاست و به عبارت دیگر سهیم بودن تمامی فرقه های مختلف جامعه سیاسی در قدرت امکان پذیر است.

اصولاً نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع به عنوان نوعی چالش نظری در برابر تمایل روز افزون محققان علوم سیاسی غرب (بویژه آمریکا) به نظریه نوسازی (مدرنیزاسیون)، تقسیم بندی نظام های سیاسی جهان و حرکت اجتناب ناپذیر توسعه از جامعه سنتی به صنعتی و به عبارت دیگر در اعتراض به تجویز الگوی غربی توسعه، نوسازی و ملت سازی برای کشورهای جهان سوم مطرح شد. بحث اساسی میان محققان برجسته علوم سیاسی نظیر آلموند، وریا، اپتر، روستو، کارل دوچ، (نظریه پردازان طرفدار نوسازی و مدرنیزاسیون) و طرفداران آنها این بود که ثبات سیاسی را باید در رابطه با نظام حزبی و نظام های اجتماعی جستجو کرد. تمایل مسلط، بویژه بر این تأکید داشت که تنها مدل «انگلیسی- آمریکایی» مبتنی بر نظام دو حزبی قادر است ثبات سیاسی را در جامعه ایجاد کند، و نظام اروپایی چند حزبی (نظر فرانسه، آلمان، ایتالیا یا جمهوری کوتاه عمر وایمار) بی ثباتی سیاسی را به ارمغان می آورند.^{۱۱} بنابراین تنها راه برقراری ثبات و دموکراسی، پیروی از نظام سیاسی انگلیسی- آمریکایی است و نه تنها اروپا، بلکه سایر مناطق جهان برای دستیابی به

ثبات سیاسی و دموکراسی باید راه توسعه سیاسی و اقتصادی مذکور را در پیش بگیرند. این نظریه، در دهه ۱۹۶۰ از سوی برخی محققان علوم سیاسی، و در رأس همه آنها آرنلد لیچپارت به نقد کشیده شد. او بویژه، از طبقه بندی نظام های سیاسی مورد نظر آلموند ناراضی بود و نسبت به دیدگاه طرفداران نوسازی که می گفتند پراکندگی و اختلاف فرقه ای در دولت های جدید جهان سوم سدره ثبات سیاسی و دموکراسی است، موضع گرفت. لیچپارت، در جریان کنفرانس جهانی «انجمن بین المللی علوم سیاسی»^(۱)، مقاله ای در مخالفت با اندیشه های مزبور ارائه داد، و سپس در آثار بعدی خود بیشتر به آن پرداخت. از نظر او، برخلاف دیدگاه طرفداران نوسازی، ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی در جوامع فرقه ای و قومی نیز امکان پذیر است. وی برای اثبات نظر خود، مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع را ارائه داد. او، این مدل را «نوعی نظام سیاسی که تاکنون در تحقیقات مقایسه ای [علوم سیاسی - جامعه شناسی سیاسی] نادیده گرفته شده است»، دانست و اشکالات طبقه بندی های رایج نظام های سیاسی را مشخص ساخت.^{۱۲}

نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع یا تقسیم قدرت، از سوی سایر محققان علوم سیاسی نیز مورد نقد و بررسی و گسترش قرار گرفت. علاوه بر لیچپارت، گرهارد لمبروچ و اریک نورد لینگر نیز پیرامون این نظریه آثاری منتشر ساختند. در این میان اثر نورد لینگر پس از نوشته های لیچپارت، یکی از آثار کلاسیک مربوط به دموکراسی اجماعی و روش حل و فصل اختلافات و برقراری ثبات و دموکراسی در جوامع ناهمگون شناخته شده است.^{۱۳}

لیچپارت، دموکراسی مبتنی بر اجماع را مبتنی بر چهار اصل عمده می داند که ویژگیهای اصلی مدل مورد نظر او است. این چهار ویژگی عبارتند از:

- ۱ - اداره حکومت توسط یک «ائتلاف بزرگ»^(۲)
- ۲ - وجود وتوی متقابل یا اکثریت متقارن،^(۳)
- ۳ - سهمیه بندی^(۴) به عنوان اصل اساسی نمایندگی سیاسی،

(1) International Political Science Association

(2) Grand Coalision

(3) Concurrent Majority

(4) Proportionality

۴- درجه بالایی از خودمختاری در هر فرقه برای اداره امور داخلی خود.^{۱۴}

لیچپارت معتقد است، دموکراسی مبتنی بر اجماع زمانی مؤثر خواهد بود که این شرایط در جامعه وجود داشته باشند:

الف: وجود خطوط مشخص شکاف [های فرقه ای]؛ ب: موازنه قوای چندجانبه؛

پ: دیدگاههای مساعد نسبت به ائتلاف بزرگ؛ ت: وجود تهدید خارجی؛ ث: ناسیونالیسم

معتدل؛ و ج: اعمال فشار و بار پایین به روی نظام.^{۱۵}

مدل نورد لینگر در رابطه با حل کشمکش در کشورهای فرقه ای و قومی براساس

۶ اصل استوار است: ۱- ائتلاف با ثبات حکومتی؛ ۲- اصل نمایندگی براساس سهمیه بندی؛

۳- وتوی متقابل؛ ۴- سیاست زدایی هدفدار [جامعه]؛ ۵- سازش و مصالحه برسر موضوعاتی

که میان گروههای متخاصم شکاف ایجاد می کند و ۶- اعطای امتیاز از سوی یکی از گروههای

درگیر در کشمکش.^{۱۶} همان گونه که از مقایسه اصول مورد نظر لیچپارت و نورد لینگر

برمی آید، مدل های هردو نکات تشابه فراوانی با یکدیگر دارند.

لیچپارت، نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع را با توجه به مطالعه اش از نظام سیاسی و

ساخت نیروهای اجتماعی در هلند ارائه داده بود، اما با مطالعات بعدی خود به این نتیجه رسید

که علاوه بر هلند، کشورهای دیگری نظیر بلژیک و سوئیس در دنیای غرب و کشورهای

جهان سومی نظیر مالزی و لبنان نیز دارای نظام های سیاسی مبتنی بر دموکراسی اجماعی

بوده اند. لیچپارت، در مقاله ای که در سال ۱۹۹۶ منتشر ساخت، مدل دموکراسی اجماعی

خود را در رابطه با هندوستان مورد بررسی قرار داد و به این نتیجه رسید که هندوستان نیز یک

نظام سیاسی سازگار با مدل مذکور دارد.^{۱۷} نورد لینگر نیز نظام سیاسی مالزی را نوعی توزیع

قدرت در امتداد فرقه ها و اقوام مختلف دانسته و آن را با اصول شش گانه مدل خود منطبق

می داند. پس از لیچپارت، دیگر پیروان نظریه دموکراسی اجماعی به جستجوی نمونه ای

دیگری از نظام هاسی سیاسی سازگار با این مدل برآمدند. کنت مکرری یکی از بزرگترین

شارحان و طرفداران نشریه دموکراسی اجماعی، نظام سیاسی کانادا را نیز تا حدی با مدل

مذکور سازگار دانسته است.^{۱۸} وی همچنین در سالهای دهه ۱۹۸۰، نظام سیاسی آفریقای

جنوبی را در رابطه با مدل خود مطالعه کرد. پس از برقراری نظام جدید و آزادی ماندلا، لیچپارت و دیگران، نظام سیاسی موجود آفریقای جنوبی را نیز یک نظام متکی بر دموکراسی اجتماعی و سهمیم شدن در قدرت می دانند.^{۱۹}

ت: نظام سیاسی لبنان و دموکراسی مبتنی بر اجماع

همان گونه که در پاسخ به سؤال اول تحقیق در مقدمه توضیح داده شد، نگارنده بر آن است که نظریه و مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع نه تنها در حال حاضر مناسب ترین شیوه موجود برای برقراری ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی در لبنان است، بلکه می تواند دلایل وجود ثبات و دموکراسی نسبی در سالهای پس از ۱۹۴۳ تا اوایل دهه ۱۹۷۰ را نیز توضیح دهد. به عبارت دیگر، مدل مذکور مناسب ترین چارچوب راهنما برای درک و فهم علل آرامش نسبی سالهای قبل از جنگ داخلی ۱۹۷۵ می باشد. لذا، برای اثبات این پیشنهاد و نشان دادن سازگاری نظام سیاسی لبنان با نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع، مقایسه و انطباق اصول مدل فوق با ویژگی ها و ساختارهای نظام سیاسی این کشور ضروری به نظر می رسد.

نظام سیاسی لبنان که براساس آن مناصب مهم و بالایی حکومتی میان فرقه های گوناگون مذهبی مسیحی و مسلمان تقسیم می شود، براساس میثاق ملی (میثاق الوطنی) سال ۱۹۴۳ استوار است که تا حد زیادی به ابتکار فرانسوی ها و نخبگان لبنانی طرح ریزی شد. هنگامی که کنفرانس صلح پاریس در ورسای، در سال ۱۹۲۰ قیمومت سوریه و لبنان را به فرانسه واگذار کرد، نظام پادشاهی فیصل که در ۱۹۱۹ از سوی اهالی سوریه و لبنان و سایر اعراب به رسمیت شناخته شده بود، فروپاشید.^{۲۰} کمیسر عالی منطقه تحت قیمومت که از سوی فرانسه منصوب می شد، رسماً اداره سوریه و لبنان را در دست داشت. او در سال ۱۹۲۶، با ارائه یک قانون اساسی، نوعی نظام سیاسی اولیه برقرار ساخت که براساس آن مسیحیان بالاترین قدرت را در دست داشتند. با این وجود، کمیسر عالی فرانسه از نخبگان مسیحی قول گرفته بود که سایر فرقه های کشور نیز نمایندگی منصفانه ای در حکومت داشته باشند.^{۲۱}

به نظر برخی از محققان امور لبنان، همین قانون سال ۱۹۲۶، پایه اولیه میثاق ملی سال ۱۹۴۳ بوده است.^{۲۲}

با این همه، تقسیم قدرتی که در رأس آن مسیحیان قرار داشتند، در اصل به قرن نوزدهم و به نظام متصرفات باز می گردد که به دنبال جنگهای داخلی ۱۸۶۰ میان مسیحیان و مسلمانان و قتل عام مسیحیان توسط درزی ها و عثمانی ها، تحت فشار قدرتهای اروپایی (فرانسه، انگلستان، اتریش، روسیه و پروس) در لبنان برقرار شد. این نظام متصرفات که در رأس آن یک مسیحی به عنوان متصرف قرار داشت، از ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۵ تداوم یافت، تا اینکه در سال ۱۹۱۵، ترکهای جوان آن را منحل کردند.^{۲۳}

میثاق ملی ۱۹۴۳ که ریشه در قانون ۱۹۲۶ و همچنین نظام متصرفات داشت، توانست ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی را تا اوایل دهه ۱۹۷۰ در لبنان مستقر سازد. براساس میثاق ملی، ریاست جمهوری به مسیحیان مارونی، نخست وزیری به مسلمانان سنی و ریاست پارلمان (مجلس النواب) به مسلمانان شیعه واگذار شد. تقسیم قدرت در مجلس نیز به نفع مسیحیان بود، یعنی به ازای هر ۶ مسیحی ۵ مسلمان عضو مجلس بودند. بدین ترتیب در پارلمان ۶۶ عضوی لبنان، در دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰، ۳۶ مسیحی و ۳۰ مسلمان عضویت داشتند. همین نسبت ۶ به ۵، در پارلمانهای دهه ۶۰ نیز که تعداد نمایندگان از ۶۶ به ۹۹ افزایش یافت، حاکم بود. گرچه تمامی فرقه های گوناگون لبنان در این تقسیم قدرت در نظام مشارکت داشتند، اما بیشتر امتیازات در دست مسیحیان مارونی بود.

به رغم این، نظام سیاسی مبتنی بر تقسیم قدرت میان فرقه های گوناگون لبنان توانست ثبات سیاسی طولانی و دموکراسی نسبی ۳۰ ساله برای این کشور به ارمغان آورد. گرچه در سال ۱۹۵۸ و در زمان ریاست جمهوری کامیل شمعون، بحرانی گسترده کشور را در آستانه بی ثباتی قرار داد، اما پس از مداخله نیروهای آمریکایی و فرانسوی و بویژه باروی کار آمدن فؤاد شهاب به عنوان رئیس جمهور، بار دیگر ثبات و آرامش به کشور بازگشت. این وضع تا اوایل دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت. از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ به بعد و با ظهور جنبش مقاومت فلسطین مشکلاتی برای لبنان به وجود آمد. دولت لبنان با نیروهای فلسطینی

برسر نحوه فعالیت‌های مسلحانه آنها در جنوب لبنان اختلاف داشت، اما با توافق نامه ۱۹۶۹ قاهره که با وساطت جمال عبدالناصر میان عرفات و مقامات لبنان منعقد شد، جایگاه فلسطینی‌ها در لبنان مشخص شد. ورود گسترده چریک‌های فلسطینی به لبنان پس از حوادث سپتامبر ۱۹۷۰ اردن (سپتامبر سیاه)، مشکلاتی را به وجود آورد که در سال ۱۹۷۵ به دنبال حادثه عین‌الرمانه (حمله فالانژها به اتوبوس فلسطینی‌ها)، آتش جنگ داخلی و بی‌ثباتی سیاسی را که بیش از ۱۵ سال به طول انجامید، بر افروخت.^{۲۴}

جنگ‌های داخلی از ۱۹۷۵ به بعد، نظام سیاسی لبنان را فلج ساخت، و انتخابات پارلمانی این کشور را از ۱۹۷۲ تا اوایل دهه ۱۹۹۰ به تعویق انداخت. همین موضوعات سبب شد تا برخی از محققان خاورمیانه‌ای، و نخبگان سیاسی لبنان کارآیی نظام فرقه‌ای را زیر سؤال ببرند و خواستار یک نظام غیر فرقه‌ای شوند.^{۲۵}

قبل از پرداختن به نظرات مذکور و علل بروز جنگ‌های داخلی لبنان، و یا به عبارت بهتر بررسی دلایل ناکارآیی و فروپاشی نظام فرقه‌ای، لازم است در رابطه با سؤال اول تحقیق، علل و عوامل برقراری ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی سال‌های میان ۷۵-۱۹۴۳ را مورد بررسی قرار دهیم. همان گونه که در مقدمه ذکر شد، نگارنده بر آن است که نظام سیاسی لبنان در این دوران با مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع سازگاری نسبی داشت و همین مسئله دلیل وجود ثبات سیاسی در آن کشور بود. گرچه برخی از محققان علوم سیاسی، نظیر ادوارد شیل بر آن هستند که وجود برخی تلاش‌های غیردموکراتیک برای کسب قدرت، نظیر بحران‌های قانونی یا جایگزینی سال‌های ۱۹۴۹، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۸، اصولاً وجود جامعه و نظم مدنی واقعی را در لبنان زیر سؤال می‌برد.^{۲۶} اما محققان دیگر بر این هستند که حداقل تا قبل از دهه ۱۹۷۰، جامعه لبنان از نظم مدنی و ثبات سیاسی برخوردار بوده است.^{۲۷}

چنانچه اصول و شرایط تحقق دموکراسی مبتنی بر اجماع را آنچنان که لیچپارت و نورد لینگر و دیگران طرح کرده‌اند، با نظام سیاسی و ساختارهای اجتماعی لبنان انطباق دهیم، سازگاری زیادی میان آنها، حداقل تا آغاز دهه ۱۹۷۰ می‌بینیم. گردهم‌آیی نخبگان برجسته مسیحی، سنی، شیعه، دروزی و فرقه‌های کوچکتر مسیحی براساس میثاق ملی ۱۹۴۳ در

بخش های گوناگون نظام سیاسی لبنان، در واقع همان «ائتلاف بزرگ» مورد نظر لیجپارت، «ائتلاف با ثبات حکومتی» مورد نظر نورد لینگریا «کارتل نخبگان» مورد نظر هر ایرد کمجیان است.^{۲۸} این ائتلاف بزرگ، بویژه در دولتهای دوران ریاست جمهوری بشاره الخوری (۱۹۵۲-۱۹۴۳) به نخست وزیری ریاض صلح که اکثر زعمای فرقه های گوناگون لبنان^{۲۹} در آن شرکت داشتند و همچنین در دولت رشید کرامی در دوران ریاست جمهوری ژنرال فؤاد شهاب (۶۴-۱۹۵۸) که «دولت همه کس» را تشکیل داد، قابل توجه بود. از سوی دیگر، شیوه انتخاب ریاست جمهوری و اعضاء پارلمان که در آن همه فرقه ها به نسبت جمعیت نمایندگی داشتند با اصل «سهمیه بندی» در نمایندگی سیاسی مورد نظر لیجپارت نورد لینگریا و دیگران مطابق بود. همچنین ساختار فرقه های اصلی کشور و تأکید میثاق ملی ۱۹۴۳ مبنی بر عدم مداخله رژیم در امور داخلی فرقه ها و روابط اجتماعی میان فرق، اصل مهم دیگر دموکراسی مبتنی بر اجماع یعنی «درجه بالای خودمختاری هر فرقه» را تأیید می کرد.

از سوی دیگر «وتوی متقابل» نیز به عنوان یکی از اصول مهم دموکراسی اجماعی به همراه «موازنه قوای چندگانه» به عنوان یکی از شرایط مهم توفیق این مدل، تا حدی تا اواخر دهه ۱۹۶۰ در لبنان موجود بود. این مسئله بویژه در رابطه با عدم نظارت مطلق نظام سیاسی از سوی یک گروه و نیز وجود فرقه های گوناگون با خرده فرهنگهای خاص خود در جامعه لبنان قابل توجه بود. بعلاوه، «مشروعیت نظام و مؤثر بودن نخبگان» به عنوان یکی از شرایط دموکراسی اجماعی موفق آن گونه که دکمجیان می گوید، به استثنای بحران کوتاه ۱۹۵۸ و بحران ۱۹۷۵ به بعد در لبنان موجود بوده است. به عبارت دیگر، پرونده مدیریت بحران از سوی نخبگان به طور نسبی خوب بوده است. این امر بویژه در دوران ریاست جمهوری فؤاد شهاب (۶۴-۱۹۵۸) بسیار قابل توجه بود.^{۳۰}

این موارد نشانگر آن است که یکی از دلایل عمده ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی سالهای میان ۷۵-۱۹۴۳ تطابق نظام سیاسی لبنان با مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع (مناسب ترین مدل برای استقرار نظام سیاسی با ثبات و دموکراتیک در کشورهای فرقه ای) بوده است. شارحان مذکور و نیز محققان امور لبنان نیز این مسئله را مورد توجه قرار

داده اند. به طور مثال لیجپارت در رابطه با سازگاری میان نظام سیاسی لبنان با مدل خود گفته است «لبنان از آغاز استقلال خود در ۱۹۴۳ تا وقوع جنگ داخلی مصیب بار ۱۹۷۵ یک دموکراسی مبتنی بر اجماع بود... دموکراسی اجماعی در لبنان برای بیش از سه دهه رضایت بخش عمل کرده است».^{۳۱} هر ایر کمجیان نیز معتقد است که «کاربرد ویژگی های اساسی مدل اجمالی با حیات سیاسی لبنان معاصر تا سال ۱۹۷۵، حاکی از توافق های مهم میان آن دو بوده است».^{۳۲} حتی مایکل هادسن که اصولاً به مدل دموکراسی اجماعی برای لبنان خوشبین نبوده است، به این نکته اشاره می کند که لبنان در دورانهای جمهوری لیبرال خود (۱۹۷۵-۱۹۴۳)، دارای نوعی دموکراسی اجماعی بوده است.^{۳۳}

ث: سالهای بی ثباتی سیاسی و جنگ داخلی: انحراف از مدل دموکراسی اجماعی

به رغم سازگاری نسبی نظام سیاسی لبنان با مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع یا تقسیم قدرت، ثبات سیاسی در این جامعه از اوایل دهه ۱۹۷۰ به بعد دچار تزلزل شد. با وقوع جنگ داخلی در ۱۳ آوریل ۱۹۷۵ و در جریان حمله شبه نظامیان مسیحی وابسته به پیر جمایل به اتوبوس فلسطینی ها در بیروت و حوادث بعدی نظیر محاصره اردوگاه تل زعتر و قتل بیش از هزار فلسطینی توسط نیروهای حزب فالانژ، دوره ناآرامی و آشوبهای داخلی و کشمکشهای مسلحانه میان فرقه ها آغاز شد. مجلس لبنان که آخرین انتخابات خود را در ۱۹۷۲ برگزار کرد، به مدت ۱۸ سال موفق به برگزاری انتخابات مجدد نشد. علاوه بر این، گسترش حملات نظامی نیروهای مقاومت فلسطین از جنوب لبنان و حملات تلافی جویانه اسرائیلی ها، اوضاع جنوب کشور را بسیار آشفته کرد. در سال ۱۹۷۸، ارتش اسرائیل به بهانه رویارویی با چریکهای فلسطینی وارد جنوب لبنان شد، و عملاً منطقه را به اشغال در آورد. با وجود تأکید قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل، اسرائیل حاضر به تخلیه جنوب لبنان نشد و بعد از مدتی گروهی از نیروهای لبنانی طرفدار خود را به فرماندهی سعد حداد (و پس از مرگ وی آنتوان لحد) تحت عنوان «ارتش جنوب لبنان»^(۱) در منطقه مستقر کرد و اکنون نیز از آنها

(1) South Lebanon Army (SLA)

به عنوان یک نیروی دست نشانده حمایت کرده است.

مداخله مجدد ارتش اسرائیل در ژوئن ۱۹۸۲ در لبنان و محاصره بیروت و بمبارانهای گسترده، اوضاع اجتماعی و سیاسی این کشور را آشفته تر ساخت. پس از ۱۹۸۲ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ یک سلسله کشمکش های خونین مسلحانه میان جناحهای گوناگون لبنان به وقوع پیوست که حاصل آن آغاز بی ثبات ترین دوره سیاسی تاریخ لبنان بود. در این کشمکش های مسلحانه، نیروهای گوناگونی با یکدیگر درگیر بودند: جنگهای داخلی میان جناحهای فلسطینی در بقاع و طرابلس (۸۴-۱۹۸۳)، درگیری های مسلحانه میان نیروهای شیعی امل و گروههای مسلح فلسطینی (جنگ اردوگاهها در ۸۷-۱۹۸۵)؛ کشمکش های خونین میان جنبش توحید اسلامی و نیروهای حزب ملی اجتماعی سوری^(۱) در ۱۹۸۵؛ جنگهای میان گروه شیعه امل و حزب الله در سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ کشمکش های بی سابقه خونین میان جناحهای مختلف مارونی (ایلی حبیقه در برابر جعجع و میشل عون و سپس کشمکش میان دو شخص اخیر) از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱، و مهمتر از همه درگیری نیروهای مقاومت اسلامی لبنان با نظامیان طرفدار اسرائیل در جنوب و حملات هوایی متعدد اسرائیلی ها به مناطق جنوب، بیروت و دره بقاع از ۱۹۸۲ تا کنون.

بی ثباتی سیاسی جامعه لبنان تنها به کشمکش های گوناگون جنگ داخلی محدود نمی شد، بلکه بسیاری از نخبگان سیاسی جامعه لبنان، بویژه مسلمانان، نسبت به کارایی نظام فرقه ای ابراز تردید کردند و در بسیاری موارد نیز خواستار تغییر نظام و تبدیل آن به یک نظام غیرفرقه ای شدند.^{۳۴}

بسیاری از ناظران امور لبنان و محققان خاورمیانه ای که لبنان را یکی از باثبات ترین و دموکراتیک ترین نظامهای عربی می دانستند،^{۳۵} برایشان شگفت انگیز بود که چگونه این ثبات و دموکراسی نسبی به جنگ داخلی و هرج و مرج طولانی تبدیل شد. در اینجا است که بخش دوم سؤال اساسی تحقیق حاضر نیاز به پاسخ دارد: «به چه دلیل ثبات و دموکراسی نسبی از ۱۹۷۵ تا اوایل دهه ۱۹۹۰ از حیات سیاسی لبنان رخت بر بست؟» در اینجا شرح و بست و

(1) Syrian National Socialist Party (SNSP)

تبیین بخش دوم فرضه اصلی ما ضروری به نظر می آید: «بی ثباتی سالهای دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ناشی از ایجاد خلل هایی بود که در مدل دموکراسی اجماعی لبنان به وجود آمد. به عبارت دیگر، تحولات داخلی و محیطی لبنان از دهه ۱۹۷۰ به بعد نتایجی به باور آورد که با ویژگی ها، اصول و شرایط دموکراسی مبتنی بر اجماع سازگار نبود.» به عبارت دقیق تر، علل بی ثباتی سالهای بعد از ۱۹۷۵ را باید در انحراف ساختار سیاسی و اجتماعی لبنان از اصول دموکراسی اجماعی از یک طرف و مناسب نبودن تقسیم قدرت و ساخت نظام سیاسی فرقه ای با تحولات جدید جستجو کرد. در نتیجه تحولات داخلی و خارجی لبنان، چند انحراف اساسی از مدل دموکراسی اجماعی ایجاد شد:

۱- بی اعتبار شدن «ائتلاف بزرگ» یا کارتل نخبگان: ائتلاف بزرگ (لیبچارت) یا کارتل نخبگان (دکمجیان) و به عبارت دیگر «ائتلاف با ثبات حاکم» (نورد لینگر) لبنان که بر اساس ترکیب جمعیت این کشور در سرشماری جمعیت ۱۹۳۲ استوار بود، در سالهای دهه ۱۹۷۰ کارایی نداشت. به عبارت دیگر با رشد جمعیت فرقه های مذهبی در طول ۳ دهه پس از تصویب میثاق ملی، دیگر ائتلاف بزرگ مبتنی بر آمار گذشته جمعیت، هدف اصل ۹۵ قانون اساسی (نانوشته) را مبنی بر ایجاد برابری نمایندگی میان گروه های مذهبی برآورده نمی ساخت. بر طبق آمار جمعیت سال ۱۹۳۲، مسیحیان ۵۲ درصد و مسلمانان ۴۸ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دادند و در این میان مارونی ها، سنی ها و شیعیان (به ترتیب با داشتن ۲۹، ۲۲ و ۱۹ درصد کل جمعیت) بزرگترین فرقه های لبنان محسوب می شوند.^{۳۶}

در اوایل دهه ۱۹۸۰، ترکیب جمعیت مسلمان-مسیحی و نیز فرقه های داخلی آنها به هم ریخت. بر اساس این آمار غیر رسمی، مارونی ها ۹۰۰/۰۰۰، سنی ها ۶۵۰/۰۰۰ و شیعیان ۱۱۰۰/۰۰۰ جمعیت داشتند.^{۳۷} آمار ۱۹۸۳ سازمان ملل، ترکیب متفاوتی را به نفع مسلمانان نشان می دهد. بر اساس این آمار، شیعیان ۱/۲۰۰/۰۰۰، مارونی ها ۹۰۰/۰۰۰ و سنی ها ۷۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشتند.^{۳۸} این در حالی است که توزیع اقتدار و قدرت سیاسی بر اساس آمار ۱۹۳۲ و به نفع مسیحیان (بویژه مارونی ها) صورت می گرفت. یکی از دلایل مهم صورت نگرفتن سرشماری مجدد جمعیت پس از ۱۹۳۲، ترس برخی از

گروه‌های مذهبی و بویژه مارونی‌ها از آشکار شدن کاهش جمعیت آنها، در مقایسه با مسلمانان و در نتیجه کم شدن سهم آنها در قدرت بوده است.^{۳۹} جالب اینجاست، در حالی که جمعیت مسلمانان، بویژه شیعیان نسبت به دیگران افزایش چشمگیری یافته بود، توزیع کرسی‌های نمایندگی در ۱۹۸۶ براساس ۵۵ کرسی برای مسیحیان و ۴۴ کرسی برای مسلمانان استوار بود. از این میان مارونی‌ها ۳۰ کرسی، سنی‌ها ۲۰ کرسی و شیعیان ۱۹ کرسی را دارا بودند.^{۴۰}

بدین ترتیب، در اثر به هم ریختن ترکیب جمعیت، مسلمانان و بویژه شیعیان، نظام فرقه‌ای را با توجه به قدرت بیش از حد مسیحیان مساعد نمی‌دانستند و خواستار تغییر آن بودند. این تقاضای مسلمانان برای برخورداری از نمایندگی بیشتر در کابینه و پارلمان، که مسیحیان در آنها مسلط بودند، با مقاومت نخبگان مارونی روبرو می‌شد.

۲- بی اعتبار شدن اصل سهمیه‌بندی: با وجود رشد جمعیت در میان فرقه‌های مذهبی، اصل تقسیم قدرت و سهمیه‌بندی براساس جمعیت ۱۹۳۲ زیر سؤال رفته بود. نه تنها مسلمانان در مقیاس عددی در پارلمان و کابینه نمایندگی منصفانه نداشتند، بلکه توزیع قدرت در سطوح بالای نظام سیاسی نیز به زیان آنها بود. رئیس‌جمهور در مقایسه با پارلمان و نخست‌وزیر از اقتدار بیشتری برخوردار بود. اگر این مسئله می‌توانست با توجه به ترکیب جمعیت فرقه‌ها در ۱۹۳۲ و تا دهه ۱۹۶۰ عادی باشد، اما از دهه ۱۹۶۰ به بعد که جمعیت مسلمانان به نسبت مسیحیان افزایش بیشتری داشت، اقتدار بیشتر از حد رئیس‌جمهور مارونی در مقایسه با نخست‌وزیر سنی یا رئیس پارلمان شیعی غیر منصفانه بود و با اصل دموکراسی مبتنی بر اجماع سازگاری نداشت. بی‌جهت نیست که «پل سالم»، محقق لبنانی در دهه ۱۹۸۰ نوشته بود که نظام سیاسی لبنان دیگر دموکراسی مبتنی بر اجماع واقعی نبود، بلکه یک نظام ریاست‌جمهوری محسوب می‌شد و تمرکز قدرت در دست رئیس‌جمهور تبدیل به یک عامل بی‌ثباتی در کشور شده بود.^{۴۱}

۳- ناکارایی نخبگان در حل کشمکش: یکی از شرایط مهم دموکراسی اجماعی،

کارآیی و سودمندی نخبگان سیاسی ائتلاف بزرگ در حل کشمکش بود، و همانگونه که در صفحات قبل توضیح داده شد، نخبگان سیاسی لبنان در گذشته (بویژه در دوران شهابی) در این رابطه خوب عمل کرده بودند. اما در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، نخبگان این کارآیی را نداشتند. در این دوره، تحت تأثیر تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داخلی و عوامل محیط خارجی، در داخل هر فرقه گروه‌هایی از نخبگان فرعی ظهور کرده بودند که خط مشی رادیکال داشتند و اعتبار چندانی برای رهبران فرقه‌ها یا «زعماء» قایل نبودند. در نتیجه، زعماء نظارت خود بر حوزه‌های فرقه‌ای را از دست دادند. همین نخبگان رادیکال (چه میان مسلمانان و چه از افراطیون درون مسیحیان)، عامل اصلی کشمکش‌ها و بحران‌های گاه‌به‌گاه در داخل لبنان بودند. این نخبگان جدید، در رأس نیروهای شبه نظامی قرار داشتند و بلوک‌بندی‌هایی را که توسط زعمای ائتلاف بزرگ یا کارتل نخبگان ایجاد شده بود درهم شکستند.^{۴۲} ظهور این نخبگان جدید و ناتوانی زعماء در حل کشمکش و کنترل بحران‌ها یکی از دلایل وقوع جنگ‌های داخلی پس از ۱۹۷۵ بود.

۴- از سیاست زدایی به سیاسی شدن: اریک نورد لینگریکی از اصول‌شش‌گانه مدل خود برای حل کشمکش در جوامع فرقه‌ای و قومی را، سیاست زدایی هدفدار فرقه‌ها می‌داند. این اصل از اواخر دهه ۱۹۵۰ به بعد در لبنان مصداق نداشت. ظهور ایدئولوژی‌های سیاسی در خاورمیانه عربی، نظیر ناصریسم، اندیشه‌های چپ مارکسیستی و رواج ایدئولوژی بعث در میان مسلمانان و محافظه‌کاری و افراط‌گرایی شبه فاشیستی در میان مسیحیان، فرقه‌های گوناگون مسلمان و مسیحی جامعه لبنان را به سوی سیاسی شدن سوق داد. جناح‌های گوناگون از اصول و مواضع ایدئولوژیک مختلف که ریشه در خارج لبنان داشت، طرفداری می‌کردند و از آنجا که این ایدئولوژی‌ها به عنوان نیروهای رقیب سیاسی در سطح خاورمیانه عمل می‌کردند، این سیاست‌زدگی ایدئولوژیک در رقابت‌ها به لبنان نیز کشیده شد. از سوی دیگر اندیشه اسلام‌گرایی از دهه ۱۹۷۰ و بویژه پس از انقلاب اسلامی ایران، جامعه شیعه و سنی لبنان را به سوی اسلام رادیکال سوق داد. بدین ترتیب، در طول این

سالها، جنبشهایی نظیر حزب بعث، ناصریست‌ها، طرفداران جنبلاط، کمونیست‌ها و سرانجام جنبش‌های اسلام‌گرای شیعه (امل و حزب الله) و سنی (جماعت اسلامی و جنبش توحید اسلامی) در لبنان ظهور کردند که بر اساس عقاید ایدئولوژیک خود بسیار سیاسی عمل می‌کردند و اصولاً نظام سیاسی و ساختار تقسیم قدرت را قبول نداشتند.

این سیاست‌زدگی عمیق نقش مهمی در سوق دادن جامعه لبنان به سوی بی‌نظمی و جنگ داخلی ایفا نمود. اصولاً می‌توان گفت که جنگ داخلی ۱۹۷۵، تا حد زیادی نتیجه رویارویی میان ناسیونالیسم عرب، (ناصری، سوری و فلسطینی) رادیکال مسلمان در برابر محافظه‌کاری و شبه فاشیسم مسیحی- مارونی بود. مایکل هادسن در رابطه با این انحراف که مرزهای فرقه‌ای را درهم ریخته بود، می‌گوید: «جامعه لبنان در ورای انواع گوناگون هویت‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی بسیج شده بود تا هویت فرقه‌ای».^{۴۳} این سیاسی شدن فرقه‌های لبنانی در امتداد ایدئولوژیهای مختلف به بسیج گسترده‌ای منجر شد که یکی از نتایج آن احتمال وقوع کشمکش میان فرقه‌های لبنان بود. هرایرد کمجیان در مدل دموکراسی اجتماعی خود، بسته بودن بیش از حد و بسیج‌پائین^(۱) فرقه‌ها را یکی از شرایط توفیق دموکراسی مبتنی بر اجماع و برقراری ثبات سیاسی می‌داند. به گفته او، سطح بسیج شدن اکثر گروه‌های فرقه‌های لبنان در دوران ریاست جمهوری فؤاد شهاب و قبل از آن به طور نسبی کم بود، اما جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل به مرحله جدیدی از بسیج فرقه‌ای منجر گردید که در جنگ داخلی ۱۹۷۶ به اوج خود رسید.^{۴۴}

۵- محیط پر آشوب خارجی: محیط خارجی لبنان از ۱۹۴۳ تا اواخر دهه ۱۹۵۰، به طور نسبی از آشوب کمتری برخوردار بود. اما از اواخر دهه ۱۹۵۰ به بعد، با گسترش جنگ سرد میان آمریکا و شوروی از یکسو و شکاف میان کشورهای منطقه براساس این قطب‌بندی جهانی از سوی دیگر، کشمکش میان ایدئولوژی‌هایی نظیر ناسیونالیسم رادیکال عرب ناصری و بعثی و رژیمهای محافظه‌کار طرفدار عرب را دامن زد. در حالی که

(1) High Encapsulation / Low Mobilization

جمال عبدالناصر پیش‌تاز سیاست عدم‌تعهد و وحدت عربی بود، رژیم‌های محافظه‌کار عرب نظیر عراق در کنار محافظه‌کاران غیر عرب در پیمان بغداد به طرفداری از غرب گردهم آمده بودند. دکترین آیزنهاور در ۱۹۵۷ و مخالفت رادیکال‌ها با آن و پذیرش آن از سوی محافظه‌کاران عرب، (عراق، اردن، عربستان) این تنش را دامن زد. تأسیس جمهوری متحده عربی با اتحاد مصر و سوریه در ۱۹۵۸ شور آرمان وحدت طلبی را میان نیروهای سیاسی عرب به راه انداخت. در لبنان نیز طرفداران این اندیشه، دولت کامیل شمعون را تحت فشار قرار دادند تا دست از سیاست‌های طرفدار غرب بکشد و لبنان را در جهت وحدت عربی سوق دهد. مقاومت مارونی‌ها در برابر این خواسته، بحران ۱۹۵۸ در لبنان را به وجود آورد، که تنها پس از مداخله نیروهای آمریکایی و انگلیسی (به دعوت شمعون) در لبنان پایان یافت.

در حالی که این آشوب منطقه‌ای و محیط خارجی لبنان بر اساس نظر دکمچیان نوعی انحراف از مدل دموکراسی اجماعی محسوب می‌شود، نظریه پردازان دیگر مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع، نظیر لیچپارت و نور دلینگریا مکرری به آن توجه نمی‌کنند. مهمتر اینکه، لیچپارت یکی از شرایط توفیق مدل خود را وجود تهدید خارجی می‌داند. به عبارت دیگر، تهدید خارجی باعث تقویت اتحاد داخلی در این جوامع می‌شود. این نکته با توجه به نمونه لبنان، قابل چالش است. تهدید خارجی نه تنها به اتحاد داخلی منجر نشده است، بلکه کشمکش میان گروه‌ها و فرقه‌های لبنانی را افزایش نیز داده است. از این لحاظ می‌توان نظریه لیچپارت را مورد انتقاد قرار داد. یک نمونه بارز تهدید خارجی برای لبنان، سیاست‌های نظامی دولت اسرائیل بوده است. اما درست برخلاف نظر لیچپارت، این عامل خارجی به جای کاهش، به افزایش کشمکش در لبنان منجر شده است. جالب اینجاست که جناح‌های گوناگون لبنانی برای برقراری توازن با یکدیگر یا برتری خود در این توازن تلاش داشته‌اند از نیروهای خارجی کمک بگیرند و مداخله آنها را در لبنان تشویق نمایند.

این مسئله بویژه در رابطه میان مارونی‌ها و اسرائیلی‌ها از یک سو و سوری‌ها و مسلمانان از سوی دیگر قابل توجه است. در حالی که مارونی‌ها و بویژه نیروهای وابسته به فالانژها، حضور سربازان سوریه را در لبنان عامل تشنج دانسته و خواستار خروج آنها از این

کشور بوده اند، به نظر غالب مسلمانان حضور سوری ها برای برقراری آرامش مفید بوده است. از سوی دیگر، در حالی که مسلمانان بویژه فلسطینی ها از دهه ۱۹۶۰ و شیعیان از آغاز دهه ۱۹۸۰ به بعد با نیروهای اسرائیلی و وابستگان آن در جنوب لبنان مشغول مبارزه بودند، مارونی ها دارای روابط پنهانی طولانی با اسرائیلی ها بوده و از آنها پول و سلاح دریافت می کرده اند. شیمون شیفر، شرح مفصل تماسهای محرمانه اسرائیل و مارونی ها را از ۱۹۷۶ به بعد و سفر مخفیانه شارون در ۱۹۸۲ به بیروت را برای هماهنگی با فالانترها شرح داده است.^{۴۵} براساس اطلاعاتی که به تازگی انتشار یافته است، تماسهای محرمانه سرویسهای اطلاعاتی و نظامی اسرائیل با مارونی ها به ابتدای دهه ۱۹۵۰، یعنی ۳ سال پس از تأسیس اسرائیل برمی گردد.^{۴۶}

بدین ترتیب، حداقل آشوب محیطی که براساس نظر دکمچیان یکی از شرایط مهم توفیق دموکراسی اجماعی و استقرار ثبات سیاسی است، از اواخر دهه ۱۹۵۰ از خاورمیانه و بویژه محیط اطراف لبنان رخت برپست و جای خود را به محیط پر آشوب و سرشار از کشمکش های سیاسی و ایدئولوژیک داد که آثار خود را در لبنان برجای گذاشت و بر دموکراسی اجماعی و ثبات سیاسی نسبی لبنان لطمه وارد ساخت. مهمترین عنصری که این تأثیر منفی را به وجود آورد، کشمکش اعراب و اسرائیل بود. در این رابطه حضور روز افزون نیروهای مقاومت فلسطینی پس از رویدادهای سپتامبر ۱۹۷۰ (سپتامبر سیاه) در لبنان نقش عمده ای ایفا کرد. حضور فلسطینی های وابسته به سازمان آزادیبخش فلسطین در لبنان باعث تقویت جناح بندی های ایدئولوژیک و بویژه نیروهای رادیکال مسلمان سنی شد. مارونی ها از همان ابتدا مخالف وجود این نیروهای قدرتمند، که در لبنان به «دولت در دولت» معروف شدند، بودند. در واقع جنگ داخلی ۱۹۷۵ به بعد، تا حد زیادی میان فلسطینی ها و نیروهای مسلح مارونی شروع شد و کمتر رنگ فرقه ای به معنای خاص خود را داشت. به طور کلی باید گفت که مسئله فلسطین و وجود چریکهای فلسطینی، مسلمانان لبنان را بسیج کرد و در مقابل اسرائیل و متحدان مارونی آن در لبنان قرار داد. حملات نظامی چریکهای فلسطینی از جنوب به فلسطین اشغال شده، مداخله ۱۹۷۸ و در نهایت هجوم گسترده ۱۹۸۲ ارتش

اسرائیل به لبنان را که نقش مهمی در بی ثباتی های بعدی داشت، به ارمغان آورد. در مجموع محیط پر آشوب همجوار لبنان و تمامی خاورمیانه از اواخر دهه ۱۹۵۰ به بعد، نقش مهمی در بی ثبات ساختن لبنان ایفا کرد، به گونه ای که لبنان به صحنه رقابت تمامی جریانهای سیاسی و ایدئولوژیک جهان عرب و خاورمیانه تبدیل شد. از سوی دیگر لبنان به عنوان تنها جامعه ای که در آن رابطه دولت و جامعه مدنی از توانمندی برخوردار بود و به داشتن حیات دموکراتیک شهرت داشت، از سوی دولتهای اقتدارگرای عرب و خاورمیانه ای محاصره شده بود. رخنه جریانهای ایدئولوژیک اقتدارگرا از محیط پر آشوب خاورمیانه ای به داخل لبنان، حیات دموکراتیک این جامعه را در معرض تهدید قرار داد و دولت لبنان را درهم فرو ریخت. بی جهت نیست که برخی از محققان امور لبنان، فروپاشی دولت این کشور را در فاصله سالهای ۱۹۷۶-۱۹۶۷، به آسیب پذیری دولت باز و دموکراتیک لبنان در برابر نظام منطقه ای مرکب از دولتهای اقتدارگرا مربوط می دانند.^{۴۷}

۶- گسترش روزن افزون شکاف های طبقاتی؛ گرچه هیچیک از نظریه پردازان مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع، به مسئله و نقش مهم عنصر اقتصادی اشاره نمی کنند، اما وجود شکاف های عمیق طبقاتی در امتداد شکاف های فرقه ای، عامل دوم را تقویت کرده و باعث شد تا نظام سیاسی لبنان و ائتلاف بزرگ و نقش زعمای فرقه ها زیر سؤال برود. این شکاف طبقاتی هم در امتداد فرقه ها قابل مشاهده بوده است و هم در رابطه با زعمای فرقه های گوناگون و یا به عبارتی، رابطه نخبگان و توده ها. در حالی که مسیحیان و بویژه مارونی ها بیشتر از طبقات بالا و طبقه متوسط جامعه بودند، مسلمانان و بویژه شیعیان سهم بسیار کمتری از طبقات بالا و متوسط را داشتند و بیشتر در زمره طبقات پایین محسوب می شدند (به نمودار شماره یک رجوع کنید). از سوی دیگر زعمای نخبگان سیاسی فرقه ها اغلب از طبقات مرفه و بالای اقتصادی بودند و اصولاً به خاطر همین پایگاه مهم اقتصادی، با سازوکارهای مختلف قادر به دست یابی به موفقیت های رهبری بودند. شکاف میان فرقه های مسلمان و مسیحی به تضاد میان مسلمانان و مسیحیان یعنی سهم برندگان

اصلی اقتدار در نظام سیاسی دامن زد. از سوی دیگر عدم توجه زعمای مرفه فرقه‌ها به توده‌های فقیر تنگدست تحت زعامت خود، بی‌اعتمادی توده‌ها را به رهبران خود که در کارتل نخبگان لبنان شرکت داشتند، به ارمغان آورد. تأثیر این دو فرایند مهم، بی‌اعتباری نظام سیاسی و کاستن از ثبات سیاسی کشور بود. مایکل هادسن ضمن توجه به این پدیده مهم می‌گوید فقر مفرط در کنار جلوه‌های ثروت مفرط و فساد رسمی از ویژگی عمده حیات اقتصادی جامعه لبنان بوده است.^{۴۸}

توسعه نیافتگی اقتصادی، قطب‌بندی طبقاتی و ناتوانی کارتل نخبگان در چاره‌جویی اساسی برای فقر و برآوردن درخواست‌های روبه‌افزایش اکثریت طبقات پایین و پایین متوسط باعث بی‌اعتباری ائتلاف بزرگ و کارآیی آن شد. بی‌جهت نبود که امام موسی صدر رهبر ناپدید شده شیعیان لبنان، مشروعیت نظام فرقه‌ای و «مردان قدرت و مقامات حاکم» را زیر سؤال برد.^{۴۹} کوتاه سخن، دیدگاه‌هایی نظیر این نسبت به نظام سیاسی لبنان (نمودار) باعث می‌شد تا دو شرط اصلی برقراری دموکراسی مبتنی بر اجماع یعنی «دیدگاه‌های مردمی مساعد نسبت به ائتلاف بزرگ» (لیجیارت) و «مشروعیت نظام و کارآیی نخبگان» (دکم‌جیان) در جامعه لبنان موجود نباشد.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که انحرافات ششگانه مزبور علت اساسی و عمده فروپاشی نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی اجماعی لبنان و در نتیجه گسترش بی‌ثباتی سیاسی و جنگ داخلی در سالهای دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بوده است.

ج: توافق طائف: توزیع مجدد قدرت میان فرقه‌ها و بازگشت به دموکراسی اجماعی

جنگ داخلی، مداخله خارجی و در نتیجه آن بی‌ثباتی داخلی و کشمکش فرقه‌ها در طول نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ و بخش اعظم سالهای دهه ۱۹۸۰ ادامه پیدا کرد. گرچه اخراج نیروهای فلسطینی از بیروت و لبنان در ۱۹۸۳، جناح‌های گوناگون لبنان را در قالب دولت آشتی ملی در همان سال به گردهم آورد تا برای خروج اسرائیل و برقراری ثبات و آرامش چاره کنند، اما سرسختی و مقاومت نخبگان سیاسی مسیحی و بویژه مارونی‌های افراطی وابسته به

کتاب (فالانژها)، تلاشهای مذکور را با بن بست مواجه ساخت. کشمکش میان جناحهای گوناگون فلسطینی، فلسطینی- لبنانی، مسیحی- مسلمان، شیعی- فلسطینی، شیعی- شیعی و مارونی- مارونی در سالهای پس از ۱۹۸۴ تداوم یافت. با این همه، از آغاز نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ بحثهای جدی تری میان نخبگان سیاسی بر سر اصلاح نظام سیاسی کشور و میثاق ملی صورت گرفت. این تلاشها با حمایت نیروهای عربی و بین المللی در گرما گرم ادامه کشمکشهای خونین میان گروههای مسلح لبنانی ادامه پیدا کرد و سرانجام با تشکیل کمیته سه جانبه عرب متشکل از کشورهای عربستان سعودی، مراکش و الجزایر در ۱۹۸۹، مقدمات توافق میان نخبگان سیاسی لبنان فراهم گشت. در سپتامبر ۱۹۸۹، با میانجی گری و به پیشنهاد عربستان سعودی، بقایای نمایندگان مجلس ۱۹۷۲ لبنان (۶۲ عضو از ۷۳ نفر باقی مانده پارلمان ۹۹ عضوی کشور) در شهر طائف گردهم آمدند و به اصلاح میثاق ملی ۱۹۴۳ دست زدند. به رغم سرسختی جناحهای افراطی مارونی نظیر میشل عون، سرانجام بقایای نمایندگان پارلمان لبنان در نوامبر ۱۹۸۹ گردهم آمدند و اصول توافق طائف را مورد تصویب قرار دادند. پارلمان، همچنین رنه معوض مسیحی را به عنوان رئیس جمهور لبنان و او سلیم الحص سیاستمدار سنی را به نخست وزیری منصوب کرد. حسین الحسینی سیاستمدار شیعی نیز بار دیگر به ریاست مجلس (پارلمان) رسید.

به دنبال ترور رنه معوض، آن هم ۱۷ روز پس از انتخاب او به ریاست جمهوری، پارلمان لبنان الیاس هراوی را به عنوان رئیس جمهور جدید برگزید و سلیم الحص بار دیگر نخست وزیر لبنان شد. در اوت ۱۹۹۰، پارلمان لبنان به منظور اصلاح منشور ملی براساس توافق طائف تشکیل جلسه داد و تعداد نمایندگان خود را از ۹۹ عضو به ۱۰۸ عضو افزایش داد. این تعداد بار دیگر در ژوئیه ۱۹۹۲ از ۱۰۸ به ۱۲۸ کرسی افزایش یافت. میشل عون فرمانده شورشی مارونی که مخالف این تحولات بود، سرانجام در جریان حمله سوریه به مقر استقرارش در کاخ بعدا در اکتبر ۱۹۹۱ شکست خورد و به سفارت فرانسه پناهنده شد. از فوریه ۱۹۹۱ به بعد، طرح انحلال و خلع سلاح شبه نظامیان لبنان شروع شد و ارتش لبنان استقرار در نواحی مختلف کشور را شروع کرد. از ماه اوت نیز آزادسازی

گروگانهای غربی در لبنان شروع شد و تا ژوئن ۱۹۹۲ به پایان رسید. سوریه و لبنان نیز در سپتامبر همان سال توافق امنیتی رسمی با یکدیگر منعقد کردند و نیروهای ارتش سوریه از اواخر مارس ۱۹۹۲ عقب نشینی از بیروت را شروع نمودند.

در ژوئیه ۱۹۹۲، اولین انتخابات پارلمانی در لبنان پس از بیست سال (از ۱۹۷۲) برگزار شد و لبنانی‌ها برای انتخاب ۱۲۸ عضو پارلمان به پای صندوقهای رأی رفتند. از آنجا که کرامی نخست‌وزیر در آغاز ۱۹۹۲ استعفا کرده بود و دوره نخست‌وزیری بعدی، رشید صلح، نیز عمر کوتاهی داشت، الیاس هراوی رئیس‌جمهور لبنان در اکتبر ۱۹۹۲ از رفیق حریری خواست تا به عنوان نخست‌وزیر دولت خود را تشکیل دهد. نخست‌وزیری حریری که تا حال حاضر (فوریه ۱۹۹۸) نیز همچنان ادامه دارد، امیدهای بیشتری را برای برقراری آرامش و دموکراسی نسبی در لبنان به وجود آورد. پارلمان لبنان در اکتبر ۱۹۹۵، به اصلاح ماده ۹۹ قانون اساسی رأی داد و هراوی را به مدت سه سال دیگر به ریاست جمهوری برگزید. در ژوئن ۱۹۹۶، پارلمان، قانون انتخابات را با توجه به مناطق انتخاباتی اصلاح کرد تا زمینه را برای انتخابات دوم مجلس در اوت ۱۹۹۶ فراهم سازد. مشارکت گروههای سیاسی لبنان در انتخابات ۱۹۹۶، در مقایسه با انتخابات ۱۹۹۲، گسترده تر بود، و این بازگشت مجدد ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی را به کشور نشان می‌داد.^{۵۰} در صحنه سیاست خارجی نیز، دولت لبنان در صدد برآمده است تا با یک دیپلماسی فعال در سیاست‌های منطقه‌ای (نظیر کنفرانس اسلامی تهران در دسامبر ۱۹۹۷) شرکت کند و در امتداد فرایند صلح فلسطینی-اسرائیلی، زمینه خروج کامل اسرائیل از جنوب لبنان و کمر بند امنیتی را بر طبق قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد فراهم آورد. دولت لبنان، تاکنون در رابطه با پایان دادن به اشغال جنوب از سوی اسرائیل توفیقی حاصل نکرده و حملات مکرر اسرائیل به لبنان و بمباران مناطق گوناگون این کشور به منظور درهم کوبیدن نیروهای مقاومت اسلامی (به رهبری حزب الله) همچنان یک عامل بالقوه تداوم بی‌ثباتی سیاسی است. با وجود این، دولت در رابطه با برقراری آرامش داخلی و توافق میان نخبگان سیاسی جامعه لبنانی موفقیت‌های زیادی کسب کرده است. تشکیل دولت هراوی در آغاز دهه ۱۹۹۰،

کاهش شدید کشمکش‌های مسلحانه میان گروه‌های داخلی در ۱۹۹۲ (نمودار شماره ۲) و برپایی دو دوره انتخابات پارلمانی (در ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶) حاکی از بازگشت ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی به جامعه لبنان است.

بدیهی است این تحولات نیاز به تبیین دقیق دارد. به منظور ارائه یک چنین تبیینی، تکرار آخرین سؤال این تحقیق ضروری به نظر می‌آید: دلایل فروکش کردن آشوب‌ها و درگیری‌های داخلی از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد و حرکت لبنان به سوی یک جامعه باثبات کم‌تنش و دموکراتیک چه بوده است؟ در پاسخ باید گفت که نظام سیاسی لبنان در این دوران، از ناسازگارهای با مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع به سوی سازگاری و انطباق با آن حرکت کرده و همین اصلاح انحرافات قبلی از مدل دموکراسی اجماعی، علت رویکرد مجدد ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی به لبنان بوده است. جلوه‌های گوناگون این حرکت اصلاحی و گرایش به سوی مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع به شرح زیر قابل بررسی است:

۱- تمایل کارتل نخبگان به ایجاد ائتلاف بزرگ جدید: به رغم مخالفت و مقاومت شدید اولیه نخبگان مسیحی مارونی در اوایل دهه ۱۹۸۰، در برابر تشکیل دولت ائتلافی جدید و اصلاحات سیاسی در میثاق ملی ۱۹۴۳ و همچنین به رغم اصرار اولیه برخی گروه‌های اسلامی بر محو نظام سیاسی فرقه‌های لبنان و ایجاد یک نظام اسلامی به جای آن^{۵۱}، در اواخر دهه ۱۹۸۰ هر دو جناح تا حدی به اصلاح نظام سیاسی و تشکیل ائتلاف بزرگ مجدد براساس اجماع نیروهای سیاسی فرقه‌ای رضایت دادند. در میان نخبگان شیعی مقاماتی چون سید محمد حسین فضل الله و شیخ محمد مهدی شمس الدین و در میان نخبگان سیاسی سنی افرادی نظیر شیخ سعید شعبان رهبر جنبش توحید اسلامی ائتلاف بزرگ جدید مبتنی بر توافق طائف را پذیرفته‌اند. گروه‌های امل و حزب الله نیز توافق طائف را مورد حمایت قرار دادند.

بدین گونه، اکثریت نخبگان مسلمان و مسیحی لبنانی در سال ۱۹۸۹ با گردهم‌آیی نمایندگان سابق پارلمان ۱۹۷۲ در طائف عربستان سعودی و توافق بعدی موافقت کردند. در این رابطه، تمایل نخبگان سیاسی مارونی به بازسازی ائتلاف بزرگ براساس

اصلاح میثاق ۱۹۴۳ قابل توجه بوده است. در واقع باید گفت مهمترین دلیل آغاز کشمکش‌های مسلحانه و خونین میان جناح‌های مارونی در نیمه دوم ۱۹۸۰ همین تمایل برخی نخبگان ماررونی به توافق با مسلمانان و اصلاح نظام بود. در دسامبر ۱۹۸۵، به دنبال توافق ایلی حبیقه یکی از فرماندهان نظامی مارونی با مسلمانان در دمشق برای تجدید نظر در میثاق ملی، درگیری‌های خونین میان طرفداران حبیقه و امین جمیل آغاز شد. از سوی دیگر جرج سعاده یکی از رهبران برجسته فالانترهای مارونی نقش مهمی در توفیق قرارداد طائف در ۱۹۸۹ ایفا کرد. چهره‌های افراطی مارونی نظیر میشل عون که در ۱۹۸۸ برخلاف میثاق ملی ۱۹۴۳ از سوی امین جمیل به عنوان نخست‌وزیر لبنان منصوب شده بود، موفق نشدند خواست خود را برای برهم زدن توافق طائف به سایر نیروهای مارونی تحمیل کنند. همین موضع افراطی میشل عون که قرارداد طائف را خیانت به حاکمیت لبنان می‌دانست و نمایندگان مسیحی را تحت فشار قرار داده بود تا در مجلس برای تصویب طائف حاضر نشوند، باعث مقاومت مسیحیان و گرایش آنها به قبول توافق طائف گردید. الیاس هراوی رئیس‌جمهور جدید مارونی، عون را از فرماندهی کل قوای ارتش لبنان برکنار ساخت. حتی سمیر جعجع فرمانده نیروهای لبنانی (نیروهای مسلح شبه نظامی مارونی‌ها) که در ابتدا از عون حمایت می‌کرد، درخواست او مبنی بر مخالفت با توافق طائف را رد کرد. اقدام بعدی میشل عون برای خارج ساختن نیروهای لبنانی از کنترل جعجع، منجر به درگیری‌های خونینی میان طرفداران عون و جعجع شد که در طول فوریه ۱۹۹۰، بیش از ۸۰۰ کشته به جای گذاشت. نتیجه افراط‌گری عون، پذیرش قرارداد طائف و دولت سلیم الحص از سوی جعجع در آوریل ۱۹۹۰ بود.^{۵۲}

برخی از نیروهای مخالف قرارداد طائف نظیر حزب الله، حزب کمونیست لبنان و حزب لیبرال ملی و تا حدی درزی‌ها که در دولت آشتی ملی عمر کرامی در ژانویه ۱۹۹۱ به بعد شرکت نداشتند، در صدد برنیامدند همچون افراطی‌های مارونی بر سر راه فرایند آشتی ملی کارشکنی کنند. گرچه برخی افراد، درگیری‌های خونین مجدد میان امل و حزب الله را در ژوئیه ۱۹۹۰، با درگیری‌های میان جعجع و طرفداران میشل عون مقایسه می‌کنند، اما باید

گفت که اختلاف میان حزب الله و امل به گستردگی اختلافات مارونی ها نبود و گرچه میان این دو گروه شیعی برسر کنترل مناطق نفوذ شیعه در بیروت و جنوب لبنان درگیری روی داد، اما با وساطت جمهوری اسلامی ایران و دعوت امل و حزب الله به تهران این اختلافات به کنار گذاشته شدند. حزب الله چندی بعد به طور ضمنی توافق طائف و دولت آشتی ملی را پذیرفت و در انتخابات پارلمانی در ۱۹۹۲ فعالانه شرکت کرد. تحول جالب تر در انتخابات ۱۹۹۶ روی داد که در جریان آن امل و حزب الله با هماهنگی و اتحاد، اغلب کرسی ها را در مناطق شیعه نشین از آن خود کردند.^{۵۲} کوتاه سخن اینکه گرایش جناحهای عمده و اصلی مسلمانان و مسیحیان به اصلاح نظام سیاسی باعث تشکیل مجدد ائتلاف بزرگ میان کارتل نخبگان شد. همین تحقق اصل عمده دموکراسی اجماعی سبب بازگشت مجدد ثبات و آرامش و دموکراسی نسبی به لبنان شد و باعث گردید تا در دهه ۱۹۹۰ از وقوع خشونت های سابق به میزان وسیعی کاشته شود (نمودار شماره ۲). از آن به بعد، کشمکش ها تا حد زیادی به درگیری های میان نیروهای مقاومت اسلامی و اسرائیل محدود گردید.

۲- بازگشت به اصل سهمیه بندی عادلانه در نمایندگی سیاسی: قرارداد طائف اصولاً نوعی بازگشت به اصل سهمیه بندی عادلانه براساس جمعیت فرقه های گوناگون لبنان بود. همان گونه که گفته شد، یکی از دلایل عمده بی ثباتی سیاسی و بی اعتباری توزیع قدرت در نظام قدیم، افزایش جمعیت مسلمانان نسبت به مسیحیان بود. در واقع، مسیحیان در اواخر دهه ۱۹۸۰ با افزایش سهمیه مسلمانان در قدرت سیاسی توافق کردند و همین اساس ائتلاف بزرگ جدید میان نخبگان سیاسی کشور شد. مطالعه دقیق اصول قرارداد طائف و تحولات و اصلاحات بعدی در پارلمان نشانگر افزایش سهم مسلمانان است. با اصلاح نظام سیاسی و توزیع قدرت در آن، اشکال وارده از سوی پل سالم که نظام لبنان را نظام ریاست جمهوری می دانست، رفع شد. توافق طائف و اصلاحات جدید در واقع قدرت را از سطح ریاست جمهوری تا حد زیادی به نخست وزیری و پارلمان (یعنی قلمرو قدرت مسلمانان) انتقال داد. اصلاح نظام توزیع قدرت به نفع مسلمانان را در دو سطح افزایش اقتدار

نخست وزیری و پارلمان می توان مشاهده کرد:

الف: در پارلمان: پارلمان لبنان در جریان اجلاس اوت ۱۹۹۰ خود به منظور تصویب توافق طائف، تعداد نمایندگان را از ۹۹ به ۱۰۸ نفر افزایش داد و اصل ۶ در برابر ۵ به نفع مسیحیان را لغو کرد. بدین ترتیب مسلمانان و مسیحیان از نمایندگان برابر در پارلمان برخوردار شدند. تصمیم ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۲ پارلمان در رابطه با افزایش نمایندگان از ۱۰۸ به ۱۲۸ گام مثبت تری جهت نمایندگی همه فرقه ها در نظام قانونگذاری لبنان بود. (نمودار شماره ۳). بر طبق توافق طائف، ریاست پارلمان که در کنترل شیعیان است، نقش مهمی در کنار نمایندگان مجلس در تعیین و انتصاب نخست وزیری دارا می باشد. افزایش مدت ریاست پارلمان از یک سال به چهار سال گام مهم دیگری در رابطه با استحکام قدرت شیعیان بوده است. بر طبق قرارداد طائف، پارلمان دیگر همانند گذشته در معرض انحلال از سوی رئیس جمهوری نیست.

ب: در سطح نخست وزیری: بر طبق قرارداد طائف، اقتدار نخست وزیر به زیان رئیس جمهور مسیحی افزایش یافته است. در اصلاحات جدید، رئیس جمهور به تنهایی از حق انحلال پارلمان برخوردار نیست و در تعیین و انتصاب نخست وزیر می باید با پارلمان توافق کند. تصمیمات ریاست جمهور نیز باید از سوی نخست وزیر (به استثنای ۲ مورد یعنی انتصاب نخست وزیر و پذیرش استعفای دولت) امضا شود. رئیس جمهور گرچه هنوز فرماندهی کل قوا را به عهده دارد، اما ارتش تابع اختیارات کامل کابینه قرار گرفته است. حق ریاست بر جلسات کابینه، تعیین برنامه این جلسات و یا حق وتوی برنامه ها و تصمیمات آن دیگر در دست رئیس جمهور نیست. علاوه بر این، در صورت خالی بودن پست ریاست جمهوری، نخست وزیر اختیارات او را در دست می گیرد. این اصلاحات حاکی از آن است که قدرت اجرایی در نظام سیاسی لبنان در عمل از ریاست جمهوری به نخست وزیری و پارلمان منتقل شده است. این مسئله بویژه با توجه به تقسیم برابر وزارتخانه ها میان مسلمانان و مسیحیان قابل مشاهده است.^{۵۴} (نمودار شماره ۴)

۳- افزایش اقتدار و اعتبار دولت: یکی از نشانه های بازگشت ثبات سیاسی نسبی به

جامعه لبنان، افزایش اقتدار و اعتبار دولت این کشور در مقایسه با سالهای هرج و مرج و جنگ داخلی است. گرچه افزایش قدرت و اقتدار دولت به حدی نرسیده است که نظر برخی از محققان خاورمیانه نظیر مایکل هادسون را برآورده کند که می گوید ثبات سیاسی کامل و دموکراسی زمانی به لبنان باز می گردد که دولت به عنوان یک عامل قدرتمند مستقل از فرقه ها و ورای منافع آنها عمل کند.^{۵۵} اما باید گفت دولت بعد از توافق طائف از اقتدار و اعتبار بیشتری برخوردار شده است.

از نمونه های افزایش اقتدار و اعتبار دولت لبنان برپایی موفقیت آمیز دو دوره انتخابات پارلمان در ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ بوده است. آغاز استقرار نیروهای ارتش لبنان در جنوب کشور و سایر مناطق از فوریه ۱۹۹۱ به بعد، نمونه دیگر افزایش اقتدار دولت می باشد. در مارس ۱۹۹۲ نیز دولت طرح انحلال تمامی شبه نظامیان لبنانی و غیر نظامی را تصویب کرد. اگرچه برخی از نیروهای شبه نظامی نظیر نیروهای لبنانی، شبه نظامیان دروزی وابسته به ولید جنبلاط، حزب الله و فلسطینی ها در این رابطه مقاومت می کردند، اما در مراحل بعد به این خواسته دولت (بویژه در بیروت و نواحی اطراف) تن در دادند. دولت لبنان بویژه با هرگونه حضور چریکهای مسلح فلسطینی در کشور مخالفت کرد و قرارداد ۱۹۶۹ قاهره را که به فلسطینی ها حق داشتن پایگاه نظامی، حمل اسلحه و حمله به اسرائیل را می داد، لغو کرد. دولت لبنان همچنین ایجاد یک بریگاد فلسطینی در ارتش لبنان برای حفظ امنیت اردوگاههای فلسطینی و حق حمله نظامی به اسرائیل را نپذیرفت.^{۵۶} تصمیم دولت در تقویت ارتش و وارد کردن شبه نظامیان به درون نیروهای نظامی رسمی کشور، از نشانه های دیگر افزایش اقتدار و اعتبار دولت بوده است.^{۵۷}

۴- آرامش در محیط پر آشوب خارجی: همان گونه که گفته شد یکی از مهمترین دلایل رواج بی ثباتی در لبنان تأثیر عوامل آشوب زای خارجی ناشی از محیط عربی، منطقه ای و نظام بین المللی بوده است. در دهه ۱۹۸۰ و بویژه از پایان آن به بعد، تحولاتی در محیط خارجی لبنان روی داد که با گذشته پر آشوب منطقه تفاوت زیادی داشت:

الف: پایان ناسیونالیسم عربی: ناسیونالیسم رادیکال عرب که در سالهای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به اوج خود رسید و عامل مهمی در سیاسی شدن نیروهای لبنانی و تخاصم آنها با یکدیگر بود (بویژه بحران ۱۹۵۸ لبنان را به ارمان آورد)، پس از جنگ ۱۹۶۷ روبه ضعف گذاشت. در سالهای دهه ۱۹۸۰، دیگر هیچ نشانه‌ای از آن به چشم نمی‌خورد. بدین ترتیب، نمایندگان ناسیونالیسم رادیکال عرب نظیر ناصریست‌ها، درزی‌ها و بعضی‌ها در لبنان شور و شوق احساسات خصمانه نسبت به مسیحیان مارونی را تا حد زیادی از دست داده بودند.

ب: غلبه اعتدال و میانه‌روی در جبهه اسلام‌گرایان: اسلام رادیکال پس از شکست ۱۹۶۷ اعراب، در مصر و سراسر جهان عرب رایج شد و در سالهای دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ تحت تأثیر اندیشه‌های سید قطب و انقلاب اسلامی ایران به رویارویی با نظام سیاسی جهان عرب رفت. اما از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد، اعتدال و میانه‌روی و مشارکت سیاسی به استراتژی اصلی اسلام‌گرایان مصری، اردنی، الجزایری، تونسی و سودانی تبدیل شد. این پدیده تأثیرات خود را در لبنان نیز به جای گذاشت. از سوی دیگر، پس از پایان جنگ ایران و عراق، جمهوری اسلامی ایران بر گسترش روابط با جهان عرب و اعتدال در روابط با جهان غرب تأکید گذاشت. این سیاست، تأثیرات خود را بر طرفداران انقلاب اسلامی در لبنان و بویژه حزب الله به جای گذاشت. این گروه شیعیان تحت تأثیر خط مشی ایران در سیاست خارجی، مسالمت با مسیحیان لبنانی را در چارچوب اصلاحات جدید پس از نشست طائف پیشه خود ساختند.

پ: آغاز فرایند صلح فلسطینی - اسرائیلی: قراردادهای دوجانبه اسلودر ۱۹۹۳، تأثیر مهمی بر لبنان به جای گذاشت. چریکهای فلسطینی طرفدار یاسر عرفات که هنوز در لبنان و بویژه جنوب کشور حضور داشتند، عازم سرزمینهای اشغالی و بویژه غزه شدند تا به طرفداری از دولت خود گردان فلسطینی، فرایند صلح را دنبال کنند. بدین گونه در آغاز دهه ۱۹۹۰، عامل فلسطینی و حضور گروههای مسلح فلسطینی که تأثیر بسزایی در رادیکال کردن مسلمانان لبنان و آغاز جنگهای داخلی ۱۹۷۵ به بعد داشت، دیگر در صحنه نبود. جناحهای

گوناگون لبنانی پس از خروج تدریجی فلسطینی‌های مسلح از ۱۹۸۳ به بعد، تلاش داشتند مسائل خود را به صورت دوجانبه حل کنند و سرانجام در پایان دهه ۱۹۸۰ بدین امر توفیق یافتند.

ت: تمایل دولتهای خارجی به برقراری ثبات در لبنان: از نیمه دوم ۱۹۸۰ به بعد، دولتهای عرب، خاورمیانه‌ای و غربی در تشویق جناحهای گوناگون لبنان برای اصلاح نظام سیاسی و استقرار مجدد ثبات و دموکراسی اجماعی تلاش کرده‌اند. این درحالی است که در سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، دولت‌های خارجی تلاش داشتند با تقویت طرفداران خود در لبنان، خواسته یا ناخواسته بی‌ثباتی و خشونت را در این جامعه رواج دهند. از ۱۹۸۵ به بعد، این فرایند متوقف شد و دولتهای خارجی میانجی‌گری و مداخله برای پایان دادن به درگیری‌های داخلی و توقف بی‌ثباتی را شروع کردند. برای نمونه می‌توان از این موارد نام برد: تلاش موفقیت‌آمیز جمهوری اسلامی ایران برای برقراری آتش بس و پایان درگیری میان جنبش توحید اسلامی و نیروهای نظامی وابسته به حزب ملی سوسیالیست سوری در ۸۶-۱۹۸۵ و برقراری آتش بس میان امل و حزب الله در سالهای ۹۰-۱۹۸۹؛ طرح فرانسه در ۱۹۸۹ برای برقراری صلح در لبنان که به دولت سوریه پیشنهاد شد و مورد توافق اکثر گروههای لبنان قرار گرفت؛^{۵۸} تلاشهای ایالات متحده آمریکا برای تشویق جناحهای مارونی به قبول اصلاحات قبل از توافق طائف در ۱۹۸۹ (که از سوی میشل عون به عنوان تلاش برای ایجاد تفرقه میان مسیحیان و طرفداری از سوریه توصیف شد)، حمایت از قرارداد طائف و سکوت در برابر سرکوب نهایی میشل عون از سوی ارتش سوریه در ۱۹۹۱ به پاداش شرکت سوریه در ائتلاف نظامی علیه عراق در جنگ دوم خلیج فارس و اعطای کمکهای مالی به دولت لبنان در سالهای اخیر؛ و سرانجام تلاش اعراب (به استثنای عراق) برای برقراری آشتی میان جناحهای لبنانی از طریق کمیته سه جانبه عربی در ۱۹۸۹ که مورد حمایت اکثر کشورهای عرب قرار گرفت.

کوتاه سخن، همان گونه که دکمجیان در مطالعه خود پیرامون شرایط برقراری دموکراسی مبتنی بر اجماع گفته است، محیط پر آشوب خارجی یکی از موانع عمده دستیابی

به ثبات سیاسی در کشورهای فرقه‌ای است و تحولات پانزده ساله اخیر حاکی از کاهش شدید آشوب‌های محیطی در اطراف لبنان بوده است.

نتیجه‌گیری: آینده ثبات سیاسی و دموکراسی اجماعی در لبنان

در این نوشتار، مسئله ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی در یک کشور ناهمگون، یعنی لبنان مورد بررسی قرار گرفت. تحولات سیاسی و اجتماعی لبنان پس از استقلال، حاکی از آن است که نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع یا تقسیم قدرت از توانایی تبیینی زیادی به عنوان یک چارچوب مطالعاتی برای تحلیل تحولات لبنان در رابطه با ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی در این کشور برخوردار است. همان گونه که در این نوشتار نشان دادیم، از ۱۹۴۳ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، نظام سیاسی لبنان و شیوه تقسیم قدرت میان فرقه‌ها با مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع سازگاری داشت. همین امر یکی از دلایل ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی در لبنان ۷۵-۱۹۴۳ بوده است. فرضیه اصلی این تحقیق بر مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع به عنوان کلید توضیح وجود یا عدم ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی در جامعه لبنان تأکید داشته است. بر این اساس، بر آن شدیم تا با تطبیق اصول نظریه فوق با تحولات لبنان در سه دوره متفاوت یعنی: ۷۵-۱۹۴۳ (دوره ثبات و دموکراسی نسبی)، ۱۹۸۹-۱۹۷۵ (دوران بی‌ثباتی و فروپاشی نظام سیاسی)، و سرانجام ۱۹۸۹ به بعد (دوران بازگشت تدریجی ثبات و دموکراسی) به تقویت و اثبات فرضیه ارائه شده، پردازیم. تحولات دوره سوم، حاکی از دور شدن لبنان و محیط آن از عوامل انحرافی از مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع بوده است. ما این عدول از انحرافات را در چهار تحول اساسی مورد بررسی قرار دادیم: ۱- تمایل نخبگان سیاسی به ایجاد ائتلاف بزرگ جدید؛ ۲- بازگشت به اصل سهمیه‌بندی عادلانه در نمایندگی سیاسی؛ ۳- افزایش اقتدار و اعتبار دولت و سرانجام ۴- آرامش نسبی در محیط آشوب‌زای سابق خارج از لبنان.

تحولات چهارگانه فوق در سالهای دهه ۱۹۹۰، امید به استقرار مجدد ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی را در جامعه لبنان افزایش داده است. با این همه، برقراری ثبات سیاسی و

دموکراسی نسبی به دو عامل مهم دیگر بستگی دارد. اول کارآیی دولت لبنان جهت برنامه ریزی در زمینه توسعه، ایجاد اشتغال، جذب سرمایه های داخلی و خارجی در جهت کاستن از فشارهای اقتصادی و بویژه کاهش فاصله میان طبقات جامعه لبنان و دوم پایان سیاست های اشغالگری اسرائیل و بازگرداندن سرزمینهای اشغالی عربی، نظیر کرانه باختری به فلسطینی ها، جنوب لبنان به لبنانی ها و بلندیهای جولان به سوری ها. به عبارت دیگر کشمکش میان اعراب و اسرائیل و تدوام آن (هرچند به میزان کمتر) به عنوان یکی از عوامل تقویت کننده محیط پر آشوب خارجی، همچنان یکی از تهدیدات عمده نسبت به برقراری ثبات سیاسی و دموکراسی نسبی و به عبارت دیگر موفقیت مدل دموکراسی مبتنی بر اجماع در لبنان محسوب می شود. □

نموار شماره یک : شکاف های فرقه ای و طبقاتی در لبنان

شکاف های فرقه ای

(میان فرقه ای و درون فرقه ای)

مارونی ها	کاتولیک ها	ارتدوکس ها	ارمنی ها	درزیه ها	سنی ها	شیعیان	فلسطینی ها
-----------	------------	------------	----------	----------	--------	--------	------------

طبقه بالا

طبقه متوسط

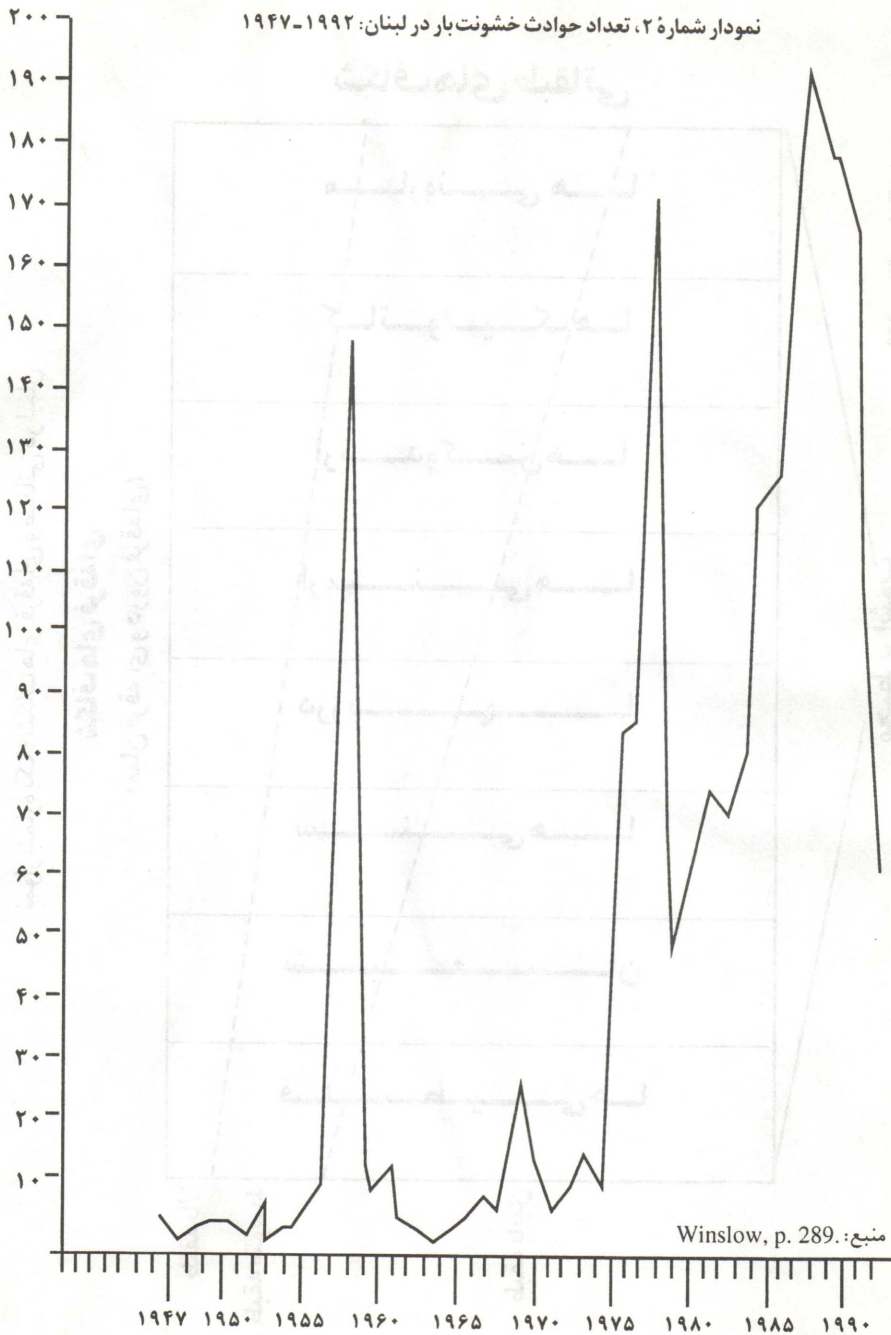
طبقه پایین

شکاف های طبقاتی

منبع: Dekmejian, 259

محیط پر آشوب

نمودار شماره ۲، تعداد حوادث خشونت بار در لبنان: ۱۹۴۷-۱۹۹۲



منبع: Winslow, p. 289.

نمودار شماره ۳: توزیع کرسی‌های پارلمان لبنان میان مسیحیان و مسلمانان (انتخابات سپتامبر ۱۹۹۶)

مسیحی	تعداد کرسی‌ها	مسلمان	تعداد کرسی‌ها
کاتولیک‌های مارونی	۳۴	سنی‌ها	۲۷
ارتدوکس‌های یونانی	۱۴	شیعیان	۲۷
کاتولیک‌های یونانی	۸	درزی‌ها	۸
ارمنی‌های ارتدوکس	۵	علوی‌ها	۲
ارمنی‌های کاتولیک	۱		
پروتستانها	۱		
دیگران	۱		
جمع کل کرسی‌های نمایندگی پارلمان	۶۴	جمع	۶۴
	۱۲۸		

MENA, 1997: P.720

منبع:

نمودار شماره ۴: تقسیم وزارتخانه‌ها میان گروه‌های مسیحی و مسلمان در اکتبر ۱۹۹۶

مسیحی	تعداد وزارت	مسلمان	تعداد وزارت
مارونی‌ها	۶	سنی‌ها	۶
ارتدوکس‌های یونانی	۴	شیعیان	۶
کاتولیک یونانی	۳	درزی‌ها	۳
ارمنی ارتدوکس	۲		
جمع کل	۱۵	جمع	۱۵
	۳۰		

منبع: به یادداشت ۵۴ بنگرید.

۱. در رابطه با ابعاد گوناگون بحث ثبات سیاسی می‌توان به منابع زیر رجوع کرد:

Claude Ake, "A Definition of Political Stability," *Comparative Politics* 7, 2 (1975); Leon Hurewitz, "Contemporary Approaches to Political Stability," *Comparative Politics* 5 (April 1973); Stephen Androile and Gerald W. Hopple, *Revolution and Political Instability* (London: Frances Pinter, 1989).

۲. برای مطالعه بیشتر پیرامون این رهیافت‌ها رجوع کنید به:

Hurewitz, *Contemporary*.

3. Ted Robert Gurr, *Why Men Rebel* (New Jersey: Princeton University Press, 1970); Ted Robert Gurr and Raymond Doval, "Civil Conflict in the 1960's," *Comparative Political Studies* 6, 2 (July 1973); Charles Tilly, *From Mobilization to Revolution* (New Haven: Yale University Press, 1978); and Stephen J. Androile and Gerald W. Hope, *Revolution and Political Instability: Applied Research Methods* (London: Francis Pinter, 1989).

4. Tilly, *From Mobilization*.

5. Harry Eckstien, *The Evolution of Political Performance: Problems and Dimensions* (London: Sage, 1971), 32.

6. John S. Furnival, *Netherlands India: A Study of Plural Economy* (Amsterdam: B. M. Israel, 1989), 450-454.

7. M. G. Smith, "Pluralism, Violence, and the Modern State," in *The State in Global Perspective*, ed. A. Kazncigil (Paris: UNESCO, 1980); and Leo Kuper, *The Prevention of Genocide* (New Haven: Yale University Press, 1985).

8. Ian S. Lustick, *Arabs in the Jewish State: Israel's Control of National Minority* (Austin: University of Texas Press, 1980).

۹. برای مثال نگاه کنید به:

Arend Lijphart, *Power-Sharing in South Africa* (Berkeley: California University Press, 1985), 101-103.

10. Donald Rotchild, "Hegemonic Exchange: An Alternative Model for Managing Conflict in Middle Africa," in *Ethnicity, Politics and Development*, eds. D. L. Thompson and D. Ronen (Boulder: Lynne Reinner, 1986), 70-72.

۱۱. برای اطلاع بیشتر از این بحث، رجوع کنید به:

Kenneth D. McRae, "Theories of Power-Sharing and Conflict Management," in *Conflict and Peacekeeping in Multiethnic Societies*, ed. Joseph Montville (Lexington,

MA: Lexington Books, 1990), 93.

12. Arendt Lijphart, "Typologies of Democratic Systems," *Comparative Political Studies* 1 (1968): 3-44.

13. Gerhard Lumbruch, "A Non-Competitive Pattern of Conflict Management in Liberal Democracies: the Case of Switzerland, Austria and Lebanon," in *Consociational Democracy*, ed. K. D. McRae (Toronto: McClelland and Stewart, 1974), 90-97; and Eric A. Nordlinger, *Conflict Regulation in Divided Societies* (Cambridge, MA: Harvard Center for International Affairs, 1972).

14. A. Lijphart, *Democracy in Plural Societies* (New Haven: Yale University Press, 1977), 25.

15. A. Lijphart, "Typologies of Democratic Systems," 25-30.

16. Nordlinger, *Conflict*, 21-29.

17. Arend Lijphart, "The Puzzle of Indian Democracy: A Consociational Interpretation," *American Political Science Review* 90, 2 (June 1996): 258-268.

18. Kenneth Douglas McRae, ed., *Consociational Democracy: Political Accommodation in Segmented Societies* (Toronto: McClelland, 1974).

۱۹. در رابطه با مطالعات انجام شده پیرامون انطباق سیستم سیاسی آفریقای جنوبی با دموکراسی اجماعی و تقسیم قدرت رجوع کنید به:

Arend Lijphart, *Power Sharing in South Africa* (Berkeley: Institute of International Studies, University of California, 1985); A. Lijphart, "Prospects for Power-Sharing in the New South Africa," in *Election 94 South Africa: The Campaign Results and Future Prospects*, ed. Andrew Reynolds (New York: St. Martin's Press, 1994); Vincent T. Maphai, "The New South Africa: A Season for Power-Sharing," *Journal of Democracy* (January 1996): 67-81.

۲۰. برای اطلاع بیشتر از چگونگی به قدرت رسیدن فیصل به عنوان پادشاه سوریه بزرگ و متحد، نگاه کنید به: حمید احمدی، ریشه‌های بحران در خاورمیانه (تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۹)، صص ۱۷۰-۱۶۹، ۳۶۸-۳۶۳.

۲۱. برای اطلاع از قانون اساسی سال ۱۹۲۶ و سیستم تقسیم قدرت در سالهای قبل از استقلال، رجوع کنید به:

Charles Winslow, *Lebanon: War and Politics in a Fragmented Society* (London: Routledge, 1996), 80.

22. Winslow, *Lebanon: War*, 80.

۲۳. در رابطه با سیستم متصرفات، رجوع کنید به:

Winslow, *Lebanon: War*, 45-80.

۲۴. در رابطه با جنگهای داخلی ۱۹۷۵ به بعد، رجوع کنید به:

رایینوویچ، جنگ برای لبنان: ۱۹۸۵-۱۹۷۰، مترجم جواد صفایی (تهران: سفیر، ۱۳۶۸).

۲۵. در رابطه با نظر نخبگان سیاسی لبنان، بویژه مخالفان و موافقان نظام فرقه‌ای پس از جنگ‌های داخلی ۱۹۷۵، رجوع کنید به:
Halim Barakat, "A Secular Vision for Lebanon," in *Toward A Viable Lebanon*, ed. Halim Barakat (London: Croom Helm, 1988), 361-369.
26. Edward Shill, "The Prospect for Lebanese Civility," in *Politics in Lebanon*, ed. Leonard Binder (New York: John Wiley and Sons, 1966), 2-3.
۲۷. در این رابطه نگاه کنید به:
Michael Hudson, "The Problem of Authoritative Power in Lebanon: Why Consociationalism Failed," in *Lebanon: A History of Conflict and Consensus*, ed. N. Shihadi and H. Mills (London: The Centre for Lebanese Studies, 1988), 226-234.
هادسن، قبل از جنگ داخلی ۱۹۷۵، تأکید زیادی بر امکان برقراری دموکراسی و ثبات سیاسی در لبنان داشت. نگاه کنید به:
Michael C. Hudson, "Democracy and Social Mobilization in Lebanese Politics," in *Issues in Comparative Politics*, ed. Robert J. Jackson and M. B. Stein (New York: St. Martin's Press, 1971), 234-249.
۲۸. دکمجیان رویهم رفته نه اصل برای یک دموکراسی مبتنی بر اجماع موفق قائل است. رجوع کنید به:
Richard Hrair Dekmejian, "Consociational Democracy in Crisis: The Case of Lebanon," *Comparative Politics* 10, 2 (January 1978): 251-265.
۲۹. رهبران فرقه‌های گوناگون لبنان، بطور سنتی به زعما معروف بوده‌اند. در این رابطه نگاه کنید به:
Arnold Hottingger, "Zu'ama in Historical Perspective," in *Politics in Lebanon*, ed. Leonard Binder, 11-29.
30. Dekmejian, *Consociational*, 257.
31. Lijphart, *Democracy in Plural*, 148-149.
32. Dekmejian, *Consociational*, 259.
33. Hudson, *Democracy*, 228.
۳۴. تقاضای نخبگان در این رابطه متعدد بود. در حالی که گروهی از نخبگان سیاسی، مسیحی و مسلمان، خواستار برقراری یک نظام غیر مذهبی (سکولار) بوده‌اند، مسلمانان به ایجاد یک سیستم اسلامی تمایل داشتند. در رابطه با این خواسته‌های گوناگون، رجوع کنید به:
Barakat, *A Secular Vision*.
۳۵. راجراوون معتقد است تنها در دو کشور لبنان و مراکش، سیستم چند حزبی در دوران پس از استقلال وجود داشته است. رجوع کنید به:
Roger Owen, *State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East* (London: Routledge, 1994), 230-231.
36. David McDowell, *Lebanon: A Conflict of Minorities* (London, 1985), 11.
37. McDowell, *Lebanon*, 9.

38. Europa, *The Middle East and North Africa*, 1997 (London, 1997), 722.
39. M. Graeme Bannerman, "Republic of Lebanon," in *The Government and Politics of the Middle East and North Africa*, in ed. David E. Long and Bernard Reich (Boulder: Westview Press, 1986), 192.
40. Bannerman, *Republic*.
41. Paul Salem, "The Political Framework for a Stable Lebanon," in *Panorama of Events*, (Beirut, 1984).
42. Dekmejian, *Consociational*, 256.
43. Hudson, *Democracy*, 231.
44. Dekmejian, *Consociational*, 258.
۴۵. شیمون شیفر، توپ برفی: عملیات اسرائیل در لبنان، ترجمه محمود شمس (تهران: انتشارات رسا، ۱۳۶۸)، ص ص ۳۰-۳۴.
۴۶. نگاه کنید به: یان بلک و بنی موريس، جنگهای نهانی اسرائیل: تاریخ ناگفته دستگاه جاسوسی اسرائیل، ترجمه جمشید زنگنه (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳)، ص ص ۱۴۲-۱۳۶، ۴۸۵-۴۴۱.
47. Farid El Khazen, *The Breakdown of the State in Lebanon* (London: I. B. Tauris, the Center for Lebanese Studies, 1997).
48. Michael Hudson, *The Precarious Republic* (New York: Random House, 1968), 252-256.
49. Fouad Ajami. *The Vanished Imam: Musa Al Sadr and the Shia of Lebanon* (Ithaca: Cornell University Press, 1986), 124-129.
۵۰. در رابطه با جزئیات دقیق انتخابات ۱۹۹۶ و نتایج آن و مشارکت نیروهای لبنانی، رجوع کنید به: Hilal Khashan, "Lebanon's 1996 Controversial Parliamentary Elections," *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* XX, 4 (Summer 1997): 24-49.
- تحولات سیاسی لبنان از آغاز تمایل گروههای مختلف و کشورهای عرب به آشتی ملی از منبع زیر که از این به بعد MENA ذکر می شود، گرفته شده است.
- Europa, *The Middle East*, (1997): 699-705.
۵۱. نیروهای شیعی و بویژه، امل اسلامی و حزب الله در ابتدا چنین تمایلاتی از خود نشان می دادند. رجوع کنید به: MENA, (1991)P, 618.
- همچنین نگاه کنید به نامه سرگشاده حزب الله در: Augustus Richard Norton, *Amal and the Shi'a: Struggle for the Soul of Lebanon* (Austin, TX: University of Texas Press, 1987), 137.
۵۲. در رابطه با تحولات مذکور، رجوع کنید به: Europa, *The Middle East...* (1995): 650.

۵۲. در رابطه با هماهنگی امل و حزب الله در انتخابات ۱۹۹۶ پارلمان لبنان، رجوع کنید به:
Europa, *The Middle East...* (1997): 705.
۵۳. در رابطه با قرارداد طائف و اصلاحات صورت گرفته، و سیستم سیاسی قدیم لبنان، رجوع کنید به:
Winslow, *Lebanon*, 272-274; and Europa, *The Middle East...* (1995): 650-651.
55. Hudson, *The Problem of Authoritative*, 237-238.
56. Europa, *The Middle East...* (1995): 651.
۵۷. در ۲۹ مه ۱۹۹۱ دولت تصمیم گرفت بیست هزار شبه نظامی را در ارتش و دولت وارد کند. مسیحیان و مسلمانان به تعداد مساوی جذب می شدند: ۶۵۰۰ نفر از شبه نظامیان مسیحی نیروهای لبنانی، ۲۸۰۰ نیرو از امل، ۲۸۰۰ نیرو از شبه نظامیان دروزی و بقیه از سایر شبه نظامیان. این نشانه دیگری از بازگشت به اصل سهمیه بندی برابر در نمایندگی بود.
- Europa, *The Middle East...* (1995): 651.
۵۸. برای جزئیات طرح صلح فرانسه که از سوی فرانسوا شیر مدیر کل وزارت خارجه این کشور به فاروق الشرع، وزیر خارجه سوریه تقدیم شد، رجوع کنید به:
Europa, *The Middle East...* (1997): 699.